

روان رشد

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی | برای دانش آموزان دوره متوسطه دوم
دوره سی و هفتم | بهمن ۱۴۰۰ | شماره پستی در پی ۳۱۲ | ۴۸ صفحه | ۵۳۰۰۰ ریال

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



ISSN: 1606-9080
www.roshdmag.ir

فاطمه (س)

علی (ع)





تصویری بسیار زیبا و هنرمندانه، در یک کادربندی زیبا از رصدخانه ملی ایران و ماه کامل
عکاس: مجید قهرودی



روان

رشد



اللهم صلي على محمد و آل محمد و عجل فرجه



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



تاریخچه رشد جوان

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی / برای دانش آموزان دوره متوسطه دوم / دوره سی و هفتم / بهمن ۱۴۰۰ / شماره بی دربی ۳۱۲ / ۴۸ صفحه

مدیر مسئول: محمد صالح مذنبی / سردبیر: دکتر زهرا باقری / مدیر داخلی: فرناز بابازاده / شورای کارشناسی: زهرا باقری، حبیب یوسف زاده، فریبرز بیات، مینو آیت الهی / کارشناس داستان و شعر: سعیده موسوی زاده / کارشناس علمی: سیامک آرمان / کارشناس طنز: نسیم عرب امیری / مدیر هنری: کورش پارسا نژاد / دبیر عکس: اعظم لاریجانی / ویراستار: بهروز راستانی / شورای تیتیر: فریبرز بیات، میترا چرخیان، شروین سلیمانی، مهدی استاد احمد / طراح گرافیک: سید علی موسوی



پادداشت سردبیر

تا حالا از خودتان سؤال کرده اید که چرا پدر و مادرها، یا پدر بزرگ و مادر بزرگ های

ما در سال ۱۳۵۷ انقلاب اسلامی را رقم زدند و حکومت پهلوی را از بین بردند؟

انقلاب ما بر خلاف سایر انقلاب هایی که در دنیا اتفاق افتاده اند، یک انقلاب ارزشی بوده است و به همین دلیل به آن انقلاب اسلامی می گوئیم. یعنی بزرگ ترهای ما به دلیل باورها و اعتقادات مذهبی و اسلامی شان که اقدامات دوره پهلوی ضد آن بوده، همیشه مخالفتشان را با حکومت پهلوی نشان داده بودند. حالا در این دوره یک سری عوامل هم باعث شد تا زمینه مناسب فراهم شود تا انقلاب اسلامی رخ دهد. این عوامل عبارتند از:

۱. در سال ۱۳۵۰ با توطئه انگلیس، محمدرضا پهلوی، جزیره «بحرین» را که متعلق به خاک ایران بود، از ایران جدا و آن را کشوری مستقل اعلام کرد. مساحت بحرین حدود ۷۰۰ کیلومتر مربع، یعنی برابر با شهر تهران است. حالا شما حساب کنید که کشور ایران با از دست دادن این مقدار خاک چقدر از ذخایر نفتی و گازی خود را از دست داد!

۲. در سال ۱۳۴۰، به دستور رئیس جمهور آمریکا، محمدرضا پهلوی طرحی به نام «اصلاحات اراضی» در ایران پیاده کرد که باعث نابودی کشاورزی شد و ایران که تا قبل از آن جزو صادرکنندگان محصولات کشاورزی بود، به یک وارد کننده تبدیل شد. با این کار چقدر شغل از بین رفت و چقدر از روستائیان به دلیل بیکاری به شهرها مهاجرت کردند!

۳. توجه کرده اید که در این سال های اخیر چه میزان تعداد سفرها به ترکیه افزایش داشته است؟ پس بدانید در سال ۱۳۰۲، رضا پهلوی، معروف به رضا شاه، حدود ۳۸۰۰ کیلومتر مربع از کشور ایران را به ترکیه بخشید.

۴. در سال ۱۳۵۶، از حدود ۲۰۰ کشوری که در جهان وجود داشتند، حدود ۱۸۰ کشور حکومت جمهوری داشتند. یعنی مردم با رأی خود رئیس جمهور کشور را تعیین می کردند. ولی در کشور ایران هنوز پادشاهی برقرار بود و حکومت به ارث می رسید.

۵. در سال ۱۳۴۳ محمدرضا پهلوی دستور داد قانونی به نام «کاپیتولاسیون» تصویب و اجرا شود. طبق این قانون اگر یک آمریکایی در خاک ایران نسبت به یک ایرانی مرتکب جرمی می شد، دادگاه های ایران اجازه محاکمه او را نداشتند و باید آن شخص را به آمریکا برمی گرداندند. حالا شما بگوئید که با شنیدن این حرف چقدر احساس توهین و تحقیر می کنید، چه برسد به اینکه در آن زمان زندگی می کردید!

این ها بخشی از عواملی بودند که موجب شد تا پدرها و مادرها، یا پدر بزرگ ها و مادر بزرگ های ما انقلاب اسلامی ایران را رقم بزنند. ولی فراموش نکنیم که دلیل اصلی تمام این رویدادها، تلاش مردم برای حفظ باورها و ارزش های اسلامی شان بود که با اتحاد توانستند معجزه های به نام انقلاب اسلامی را در دنیا پدید آورند.

۱	یادداشت سردبیر
۲	باغ ایرانی شهرت جهانی
۴	المپیک سفید
۶	روی خط پایداری
۸	«امید» ایران
۱۰	ساخت ظرف سفالی
۱۲	شهدای محراب انقلاب اسلامی
۱۴	سرگرمی
۱۶	سینما قبل از انقلاب
۱۸	مژده لطف الهی
۱۹	امام محمد باقر(ع)
۲۰	از دل شوره تا خشم
۲۲	صعود چهل ساله
۲۴	لبخند جوان
۳۰	پشت پرده یک پیشرفت
۳۲	سفر در زمان
۳۴	استارت آموزش را بزن!
۳۶	قلمستون
۳۸	چرا شعر؟
۴۰	من و پونه، پونه و من
۴۲	موضوع شعر
۴۴	هواخوری در مریخ
۴۵	سال نو را متر کنید
۴۶	کدو شود سبب خیر
۴۷	ماشین بخار
۴۸	نابره رنج، برنج میسر نمی شود

● نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۷۰ / صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴ / تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۶ / نمابر: ۸۸۳۰۱۴۷۸ / پیامک: ۳۰۰۸۹۹۵۱۹ / رایانامه: Email.javan@roshdmag.ir / نشانی مرکز بررسی آثار: تهران - صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷ / تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲ / www.roshdmag.ir / صندوق پستی امور مشترکان: ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱ / تلفن امور مشترکان: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

باغ ایرانی شهرت جهانی



متن و عکس: محمدمهدی بهمنی

باغ شاهزاده ماهان کرمان

باغ یا «پردیس» ایرانی تجسم رویایی است که ایرانی‌ها در سر داشته‌اند؛ سرسبز با جوی‌هایی از آب روان و عمارت‌هایی آراسته با طرح و رنگ. اما شگفتی اینجاست که بسیاری از این بهشت‌های خرم در دل کویر برهوت قرار دارند؛ در دل زمین‌های خشکی که رویدن و سرسبزی در آن‌ها اتفاق بعیدی به نظر می‌رسد. مهم‌ترین چالش‌های ساخت باغ در چنین منطقه‌هایی تأمین آب مورد نیاز برای آبیاری درختان و گل‌ها و جاری شدن در جوی و حوض‌های کوچک و بزرگ بود. اگر روزی قنات ابداع نمی‌شد تا برداشت آب از ذخایر زیرزمینی ممکن شود، حالا شاهد چنین باغ‌های مصفا و باشکوهی در منطقه‌های کویری ایران نبودیم. از کهن‌سال‌ترین باغ‌های ایرانی که آثار آن در دل دشتی خشک و کم‌آب بر جا مانده، «پردیس پاسارگاد» در شهرستان پاسارگاد استان اصفهان است؛ باغی که الگوی بسیاری از باغ‌های ایرانی پس از خود شد. باغ‌هایی که نتیجه رویاپردازی و بلندنظری معماران ایرانی هستند.

عمارت تابستانی

نقطه توجه باغ‌های ایرانی کاخ‌ها و عمارت‌های تابستانی بودند؛ عمارت‌هایی که معمولاً از چند جهت باز بودند. وجود ورودی‌های متعدد و پنجره‌های مشبک باعث می‌شد، بادی که در میان درختان و گل‌های باغ گشته بود و خنک و خوش‌عطر شده بود، بتواند به راحتی به داخل عمارت بیاید. در چنین گوشه دنجی نه تنها گرمای کویر از یاد می‌رفت که چهچهه پرندگان در گوش می‌پیچید و منظره باغ در دیده می‌نشست. این عمارت زیبا را زمان قاجار به «باغ فین» که قدمتی صفوی دارد، اضافه کرده‌اند.



آشنایی با باغ‌های ایرانی

بازی با آب

آب در کویر کمیاب و گران‌قیمت بود و معماران باغ آن را به جوی‌ها، حوض‌ها و فواره‌ها می‌کشاندند تا به نمایش بگذارند. یکی از مهم‌ترین امور فنی در ساخت باغ هدایت آب در شبکه جوی‌ها، کشاندن آن به حوض‌ها و فواران آن از فواره‌ها بود. آب در باغ‌هایی که در سطحی شیب‌دار ساخته می‌شدند، راحت‌تر جریان می‌یافت تا در باغ‌هایی که در یک زمین مسطح بنا می‌شدند. در باغی چون فین که در زمینی مسطح ساخته شده است، پیش از باغ، آب در استخری جمع می‌شود تا فشار حاصل از حجم آب باعث جریان آب و جهش در فواره‌ها شود.



وظایف حوض

بزرگ‌ترین حوض باغ، مقابل یکی از عمارت‌های اصلی قرار می‌گرفت. این حوض گاهی آن‌قدر بزرگ بود که به آن استخر می‌گفتند و حتی روی آن قایق سوار می‌شدند. حوض تصویر عمارت باغ را تکرار می‌کرد و زیبایی را دو برابر می‌ساخت. بادی که داخل عمارت می‌شد، با گذشتن از روی استخر خنک و مطبوع می‌شد. استخر تنها حوض باغ نبود، چنانچه در «باغ شازده ماهان» به جز این حوض، حوض‌های کوچک و بزرگ فراوانی وجود دارند.



مسیر سبز

درختان بلندقد باغ همیشه در دو سوی خیابان‌ها به خط می‌شدند تا بر سر باغ‌نشینان سایه بیندازند. در این صف معمولاً درختان کاج، سرو و چنار حضور داشتند. جای درختان میوه در میان کرت‌ها و باغچه‌ها بود و جای گل‌های رنگارنگ پای درختان. در مقابل عمارت‌ها، درختان و بوته‌های کوتاه‌قد و یا یونجه کاشته می‌شدند تا نمای عمارت را نگیرند. یونجه حکم چمن را داشت با این تفاوت که هم آب کمتری مصرف می‌کرد، هم بوی خوشی داشت و هم شکم چهارپایان را سیر می‌کرد.



در مسیر آب

باغ‌ها یا در نزدیکی چشمه‌ها بنا می‌شدند و یا در مسیر قنات‌ها تا به منبع آب مورد نیازشان دسترسی داشته باشند. این آب تنها سهم باغ نبود و بعد از آن که آب به گوشه و کنار باغ سرک می‌کشید، از حصار باغ خارج می‌شد و راهی باغ‌ها و زمین‌های کشاورزی اطراف باغ می‌شد. به همین خاطر بیشتر باغ‌ها، از جمله باغ «پهلوان‌پور مهریز یزد»، بیرون شهر قرار داشتند و بعدها با گسترش شهر، عضوی از اعضای آن شدند.



المپیک فید!

از بازی‌های المپیک زمستانی چه می‌دانید؟

تا چند روز دیگر یک دوره رقابت جذاب به میزبانی کشور چین برگزار خواهد شد و ورزشکاران کشورهای جهان با یکدیگر به رقابت خواهند پرداخت. حتماً تابستان و بازی‌های المپیک توکیو را به خاطر دارید. رقابت‌هایی که منتظر آن هستیم، بازی‌های المپیک زمستانی است. یک دوره رقابت در رشته‌های گوناگون؛ رشته‌هایی که برای برگزاری همه آن‌ها به برف و یخ نیاز است. اما این رقابت‌ها از چه زمانی شکل گرفتند؟

حدود یک قرن قبل و زمانی که بازی‌های المپیک تابستانی به رقابت‌هایی مهم و محبوب در تمام جهان تبدیل شده بودند، گروهی از علاقه‌مندان به این بازی‌ها تصمیم گرفتند که مسابقه‌هایی را نیز در فصل زمستان برگزار کنند. اولین بار که در سال ۱۹۲۴ این رقابت‌ها در «شامونی» فرانسه برگزار شد، هنوز بحث بین موافقان و مخالفان برگزاری این بازی‌ها جریان داشت. به همین خاطر در آن سال، این رقابت‌ها را «جشنواره ورزش‌های زمستانی» نامیدند. دو سال گذشت و سرانجام مسئولان «کمیته بین‌المللی المپیک» به این نتیجه رسیدند که از این به بعد رقابت‌های زمستانی هم به شکلی منظم و هر چهار سال یکبار برگزار شود. به این ترتیب در حالی که دو سال از جشنواره ورزش‌های زمستانی گذشته بود، اعلام کردند آن رقابت‌ها «اولین دوره بازی‌های المپیک زمستانی» بوده‌اند و دومین دوره این مسابقه‌ها هم در سال ۱۹۲۸ برگزار خواهد شد!

المپیک زمستانی تازه متولد شده بود و کشورها می‌خواستند آماده حضور در پنجمین دوره این رقابت‌ها شوند که اتفاقی ناگوار رخ داد. جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ آغاز شد و با ادامه یافتن این جنگ، مسابقه‌های ورزشی تعطیل شدند. اولین رقابتی هم که قرار بود در سال ۱۹۴۰ برگزار شود، بازی‌های المپیک زمستانی بود که تعطیل شد. جنگ جهانی شش سال ادامه یافت و به این ترتیب این مسابقه‌ها در سال ۱۹۴۴ نیز برگزار نشدند. همین بلا به سر المپیک تابستانی در سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۴۴ هم آمد. پس از آن المپیک دوباره به راه خود ادامه داد و هرگز وقفه‌ای در برگزاری آن به وجود نیامد. نمادهای المپیک زمستانی درست مثل المپیک تابستانی است تا ثابت شود هیچ تفاوتی بین هدف‌های این بازی‌ها و بازی‌های المپیک تابستانی نیست و آنچه مهم است، «حضور» در این بازی‌هاست، نه کسب افتخار. پرچمی سفید با پنج حلقه رنگین و به هم پیوسته نشان‌دهنده اتحاد مردم جهان در قاره‌های متفاوت است. درست مثل بازی‌های المپیک تابستانی، این مسابقه‌ها هم با روشن شدن مشعل بازی‌ها آغاز می‌شود و مشعل فروزان بازی‌ها در تمام مدت برگزاری المپیک روشن می‌ماند تا اینکه سرانجام در روز پایانی





مهدی زارعی



خاموش می‌شود. هرچند تنها ورزشکارانی می‌توانند در این بازی‌ها شرکت کنند که در مسابقات انتخابی المپیک به امتیازهای لازم رسیده باشند، اما درست مثل المپیک تابستانی، اگر کشوری نتواند جواز حضور در بازی‌ها را به دست آورد، کمیته بین‌المللی المپیک جواز حضور در بازی‌ها را به یک نفر از ورزشکاران آن کشور می‌دهد تا هیچ کشوری در بازی‌ها غایب نباشد و ورزشکاران تمام دنیا در بازی‌ها حضور داشته باشند؛ حتی با یک ورزشکار! به این ترتیب در رژه روز آغاز بازی‌ها، تمام کشورها حضور دارند تا ثابت کنند المپیک، محل گردآمدن ورزشکاران و جایی است برای دوستی‌ها. پس از آنکه بازی‌های المپیک زمستانی ۱۹۹۲ برگزار شد، مسئولان کمیته بین‌المللی المپیک تصمیم گرفتند زمان برگزاری بازی‌های زمستانی را تغییر دهند. به این ترتیب بازی‌های دوره بعد در سال ۱۹۹۴ برگزار شدند و از آن به بعد المپیک زمستانی، در فاصله بین دو المپیک تابستانی برگزار می‌شود. به این ترتیب همه می‌توانیم دو سال بعد از بازی‌های زمستانی ۲۰۲۲ پکن، در انتظار المپیک تابستانی باشیم که در پاریس برگزار خواهد شد. کشور ایران هم به خاطر آب‌وهوای خود و کوهستان‌های فراوانی که در دل خود جای داده است، همواره در زمستان‌ها جمعیت زیادی را در پیست‌های اسکی خود می‌بیند. اسکی در کشورمان قدمتی صدساله دارد، اما پیش از ورود وسایل و ابزارهای به‌روز و جدید اسکی نیز علاقه‌مندان به شکل‌های متفاوت و با وسایل گوناگون دست‌ساز به سرخوردن روی برف می‌پرداختند تا از این تفریح جذاب بی‌نصیب نباشند. آخرین رشته زمستانی که در کشورمان شروع به کار کرده، هاکی روی یخ است که به تازگی شکل گرفته است. در طول این سال‌ها ورزشکاران کشورمان بدون افتخار نیز نبوده‌اند و مثلاً در بازی‌های آسیایی ۲۰۱۱ موفق به کسب یک نقره و دو برنز شدند. ورزشکاران ایران از ۷۶ سال قبل حضور در بازی‌های المپیک زمستانی را تجربه کرده‌اند و در بازی‌های ۲۰۲۲ المپیک پکن برای دوازدهمین بار در این بازی‌ها شرکت کرده‌اند. با توجه به امکانات کشورمان، بیشتر ورزشکارانی که در بازی‌های المپیک برای ایران به میدان رفته‌اند، ورزشکارانی بوده‌اند که در رشته‌هایی مثل مارپیچ کوچک و مارپیچ بزرگ برای ایران رقابت کرده‌اند. مثلاً چهار سال قبل و در بازی‌های سوچی (کره جنوبی)، محمد کیادربندسری، حسین ساوه شمشکی و فروغ عباسی در اسکی مارپیچ برای ایران مسابقه دادند و سید ستار صید و فرزانه رضا سلطانی نیز در اسکی صحرانوردی نمایندگان ایران بودند.

منبع: سایت کمیته ملی المپیک جمهوری اسلامی ایران.

روی خط پایداری



یونس باقری

مقدمه

به منظور آشنایی شما خوانندگان جوان با قهرمانان و رویدادهایی که در طول دفاع مقدس از سر گذرانده‌اند، به بررسی اتفاقات یک برهه زمانی از پیش از شروع دفاع مقدس تا پایان آن پرداخته‌ایم. در این شماره نوبت سال چهارم دفاع مقدس، یعنی از شهریور ۶۲ تا پایان شهریور ۶۳ است. در کنار بررسی وقایع این سال، حادثه مه‌ار «چاه‌های نوروز» را نقل می‌کنیم. در فروردین ماه سال ۱۳۶۲، جنگنده‌های بعثی سک‌و چاه‌های نفت میدان نوروز را هدف قرار دادند. به دنبال آن، روزانه چند هزار بشکه نفت به آب‌های خلیج فارس می‌ریخت و آلودگی گسترده‌ای به وجود آورد که به علت شرایط جنگی، مه‌ار آن و تعمیر چاه دشوار بود. محمدتقی ابوالحسنی یکی از آهنگران خبره نفتی آن زمان بود. او با یک گروه بیست سی نفره، متشکل از متخصصانی از پالایشگاه تهران، مثل جوشکار، تراشکار، لوله‌کش و مکانیک، و همچنین چند غواص، چهار ماه در شرایط سخت و زیر هجوم جنگنده‌های عراقی، در مه‌ار چاه‌های نوروز حماسه آفریدند. آن‌ها فناوری جدیدی خلق کردند و پنج چاه نفت را بستند.

سال چهارم، حوادث مهم شهریور ۶۲ تا پایان شهریور ۶۳:

۲۷ شهریور:

- متخصصان ایرانی، آتش چاه‌های نفتی را مه‌ار کردند.

۱۵ مهر:

- فرانسه تعدادی هواپیمای پیشرفته مجهز به موشک به عراقی‌ها داد.

۲۷ مهر:

- آغاز عملیات والفجر ۴

آبان:

- پیروزی در عملیات والفجر ۴
- عراق حمله به شهرها و کشتی‌های ایران در خلیج فارس را شدت بخشید.

- ایران از بستن احتمالی تنگه هرمز خبر داد.

آذر:

- روابط آمریکا و عراق هر روز بیشتر می‌شود. فرستاده ویژه رئیس‌جمهور آمریکا در سفری محرمانه به عراق رفت و با صدام مذاکره و اعلام حمایت کرد.

دی:

- معاون وزیر خارجه آمریکا به خاورمیانه سفر کرد و تهدید کرد اگر ایرانی‌ها تنگه هرمز را ببندند، حمله به خارک غیرممکن نخواهد بود.

۳۰ بهمن:

- علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی حکم فرماندهی جنگ و هماهنگ‌کننده ارتش و سپاه را از امام گرفت.

۳ اسفند:

- آغاز عملیات خیبر در محور هورالعظیم و فتح جزایر مجنون توسط رزمندگان اسلام

۱۴ اسفند:

- به فرماندهان خبر دادند امام فرموده‌اند جزایر مجنون باید حفظ شود.

۱۶ تا ۲۰ اسفند:

- پاتک‌های شدید ارتش بعث برای گرفتن جزایر و شکست بعثی‌ها

۲۸ اسفند:

- کارشناسان سازمان ملل از مناطق جنگی ایران بازدید کردند و تأیید کردند که بعث عراق از گاز شیمیایی خردل و اعصاب استفاده کرده است.

۳ اردیبهشت:

- بعث عراق با هواپیماهای فرانسوی، خارک و نفت‌کش‌های ایرانی را می‌زند.

خرداد:

- عراق کشوری است که هم با آمریکا و هم با شوروی روابط گرمی دارد.

- شوروی به بعث عراق میگ ۲۳، میگ ۲۱، موشک اسکادبی و ۲ میلیارد دلار وام داد.

مرداد:

- وزارت خارجه ایران رایزنی‌هایی با مقامات کشورهای جهان برای معرفی متجاوز جنگ انجام داد.

روایت محمدتقی ابوالحسنی از مه‌ار آتش چاه‌های نفت میدان نوروز

اوایل سال ۱۳۶۲ بود که جنگنده‌های عراقی به سکوی نفتی نوروز و چاه‌های آن حمله کردند. نفت فوران کرده از چند چاه نوروز می‌سوخت، اما نفت چاه شماره سه که سه‌هزار متر عمق داشت، به دریا می‌ریخت و آلودگی زیست‌محیطی ایجاد کرده بود.



محمد تقی ابوالحسنی



مهر آتش چاه نفت نوروز



نباید از دو ماه تجاوز کند. دستگاه گوارش در دریا درست کار نمی‌کرد و همه سیستم بدنی ما به هم ریخته بود. آب بدنمان پیوسته کم می‌شد، به همین دلیل می‌رفتیم روی لنج پشتیبانی و هندوانه می‌خوردیم. ما ۱۵ روز به علت تحرک کم در دریا، شرایط دشوار زندگی و کمبود مواد غذایی، تنها با قرص دریانوردی زندگی کردیم. بعضی‌ها هم آمپول می‌زدند. مرگ خود را هر روز به چشم می‌دیدم، چرا که عراق همیشه بالای سر ما با هواپیمای خود مانور می‌داد و مین‌های دریایی عراق نیز در سطح آب کاملاً دیده می‌شدند. برای مهر چاه، حدود ۴۰۰ کیسه سیمان حفاری در چاه تزریق کردیم. در مدت چهار شبانه‌روز، برای بستن سر چاه، شیری طراحی کردیم و ساختیم و نام آن را «شیر انقلاب» گذاشتیم.

این شیر وسیله‌ای شامل دو بست خازنی ۲۲ سانتی‌متری بود که روی لوله بسته می‌شد و از طریق این دو بست، چاه را بستیم. کاربرد شیر نیز برای فوریت‌های خاص مهر چاه نفت است و آن موقع هیچ مشابه خارجی نداشت. سرانجام با کار بسیار طاقت‌فرسا، چاه را در ساعت ۱۰ صبح عید قربان سال ۱۳۶۲ مهر کردیم.

روزی برای ارائه گزارشی نزد وزیر نفت رفتم. از او شرایط حادثه را پرسیدم و با دیدن فیلم چاه و بررسی نقشه‌های آن با قاطعیت گفتم: «هیچ نگران نباشید، من چاه را مهر می‌کنم و به این منظور طرحی آماده کرده‌ام.»

او با تعجب پرسید: «چطور این کار را انجام می‌دهی؟» گفتم: «سه شرط را باید قبول کنید: اول اینکه اجازه بدهید استخاره کنم. اگر نتیجه مثبت بود، کار را شروع می‌کنم. دوم اینکه در صورت قبول اجرای عملیات، پول مورد نیاز این کار را تأمین کنید. سوم هم اینکه از خانواده کسانی که در این مأموریت شهید می‌شوند، حمایت کنید.» وزیر قبول کرد. نزد پدرم رفتم. او از ماجرا خبر نداشت. پدرم استخاره گرفت و گفت: «می‌خواهید چاه حادثه‌دیده ایران در خلیج فارس را مهر کنید؟ بروید حتماً موفق می‌شوید.»

در استخاره این آیه از سوره طه آمده بود: «بجهات را شیر بده و او را در جعبه بگذار و در دریا بینداز. دلهره و غصه نداشته باش! دلت آرام باشد. ما از او محافظت می‌کنیم و او را به تو برمی‌گردانیم.» با شنیدن حرف پدر و دیدن این آیه، مصمم شدم و رفتم تا برای سفر به جنوب مهیا شوم. از مجموعه بچه‌های هیئت عزاداری پالایشگاه تهران، تیمی شامل برش‌کار، جوش‌کار، تراشکار، لوله‌کش، برق‌کار، مکانیک، تأسیساتی، تعمیراتی و ... همچنین غواصانی که شرکت نفت فلات قاره به ما معرفی کرده بود، تشکیل دادیم و در مجموع ۳۰ نفر می‌شدیم. پیش از آنکه سفر را آغاز کنیم، خدمت مرحوم آیت‌الله **مرعشی نجفی** رفتیم و ماجرا را شرح دادم. ایشان گفت: «چطور می‌خواهی چاه را ببندی؟ با دنده، اتصال یا جوش؟»

از آگاهی ایشان نسبت به مسائل فنی به شدت یکه خوردم. برنامه خود را شرح دادم. هنگام بدرقه، آیت‌الله نجفی برای ما دعا و گریه کرد و گفت: «خدا پشتیبان شماست و ان شاء الله موفق می‌شوید.» چهار ماه روی چاه شماره ۳ نوروز کار کردیم که البته دو ماهش روی دریا بودیم. روزهایی که می‌شد کار کنیم، به محل حادثه می‌رفتیم؛ چون کار در دریا قانون خود را دارد. در برگشت آب هنگام جزر، جریان پیچیده‌ای زیر آب به وجود می‌آمد که غواص را با خود می‌برد. حتی پیش آمده بود که شدت این جریان طنابی به قطر دو بند انگشت را قطع کند. بنابراین فقط در فاصله دو سه ساعت بین جزر و مد که اصطلاحاً آب تنبل می‌شد، امکان فعالیت وجود داشت. گاهی هم توفان بود و نمی‌شد کار کرد. ما بچه دریا نبودیم و بیشترمان شنا نمی‌دانستیم. طبق استانداردهای بین‌المللی، کار نیروی انسانی در دریا

منبع: مصاحبه پایگاه خبری-تحلیلی میز نفت با محمد تقی ابوالحسنی

«امید» ایران



زهرا باقری

هر دور، دو بار به وسیله ایستگاه‌های زمینی دورسنجی و بردسنجی، کنترل و هدایت می‌شود. پرتاب ماهواره امید باعث شد نام ایران بین کشورهای دارای فناوری ماهواره‌ای در جهان ثبت شود.

فناوری فضایی شامل مجموعه‌ای از دانش‌ها و فناوری‌هایی است که بشر برای بررسی فضای اطراف کره زمین و سایر اجرام آسمانی، سفر به فضا، اقامت در آن و گردآوری داده‌های رباتیک و غیررباتیک از آن‌ها استفاده می‌کند. «سازمان فضایی»، «پژوهشگاه هوافضا» و «پژوهشگاه فضایی» در این حوزه فعال هستند. در این شماره به معرفی پژوهشگاه هوافضا پرداخته‌ایم تا مسیر راه آینده‌سازی باشد که به حوزه‌های فضایی علاقه‌مندند.

تاریخچه

پژوهشکده هوافضا در سال ۱۳۷۵ به‌منظور انجام تحقیقات هوافضایی، توسط وزارت علوم، تحقیقات و فناوری پایه‌گذاری شد و در سال ۱۳۸۳ به پژوهشگاه ارتقا یافت. در سال ۱۳۸۹ به سازمان فضایی وابسته شد و در زیرمجموعه «نهاد ریاست جمهوری» قرار گرفت. ولی در سال ۱۳۹۳، مجدداً به وزارت علوم، تحقیقات و فناوری منتقل و به‌صورت قطعی، پژوهشگاه هوافضا بازتأسیس شد.

اهداف

۱. توسعه و گسترش پژوهش در زمینه هوافضا و هدایت پژوهش‌ها در راستای منافع ملی
۲. زمینه‌سازی مناسب برای ارتقای فعالیت‌های پژوهشی مرتبط
۳. توسعه علمی و پژوهشی برای بقا و پیشرفت در عصر اطلاعات، دانش و سفرهای فضایی
۴. ایفای نقش مؤثر در گسترش دانش

روز ملی فناوری فضایی روزی است که در آن ایران با پرتاب موفقیت‌آمیز «ماهواره امید» به جمع کشورهای دارای توانایی پرتاب ماهواره بومی پیوست. تلاش مهندسان ایرانی باعث شد در تاریخ ۱۴ بهمن ۱۳۸۷، اولین ماهواره ایرانی به نام «امید» به وسیله موشک «سفر ۲» در مدار زمین قرار گیرد. به همین دلیل این روز در تقویم ایران، «روز ملی فناوری فضا» نامیده شده است. امید نخستین ماهواره ساخت ایران است که ساخت تمام تجهیزات آن به‌عنوان اولین گام علمی کشور در عرصه بومی‌سازی فناوری فضایی از اسفند سال ۱۳۸۴، در سازمان فضایی ایران آغاز شد. از آن پس، ایران هر سال روز ۱۴ بهمن، سالگرد پرتاب این ماهواره را جشن می‌گیرد؛ جشنی که با رونمایی و پرتاب ماهواره‌های متفاوت همراه است.

ماهواره امید با هدف برقراری ارتباط متقابل ماهواره و ایستگاه زمینی، تعیین مشخصات مداری و تله‌متری مشخصات زیرسامانه‌ها، در مدار زمین قرار گرفت. امید هر ۲۴ ساعت ۱۵ بار به دور زمین می‌چرخید و در



گروه کاربرد هوافضا در

محیط زیست

هدف این گروه، تحقیق و پژوهش تخصصی در زمینه کاربرد فناوری‌های هوافضا در جهت کشف، پایش، سنجش و کنترل تغییرات منابع طبیعی و محیط زیست کره زمین و به‌طور کلی تحقیقات مرتبط با کاربرد فناوری هوافضا در مدیریت منابع سرزمین است.

گروه فیزیولوژی هوافضا

هدف این گروه، انجام تحقیقات پیرامون تأثیر قرار گرفتن در دو محیط هوا و فضا، روی سازوکارهای فیزیولوژیک موجودات زنده است. پژوهش‌های این گروه همه انواع جانداران و در نهایت انسان را در برمی‌گیرند و تغییرات ایجادشده در سیستم‌ها و زیرسیستم‌های فیزیولوژیک حیات بر اثر قرار گرفتن در این دو محیط را که اساساً برای جانداران ناشناخته هستند، بررسی می‌کنند.

پذیرش دانشجو

پژوهشگاه هوافضا، با توجه به اهمیت فعالیت‌های پژوهشی در زمینه هوافضا، در سال ۱۳۸۶ شروع به پذیرش دانشجو در دوره کارشناسی ارشد کرد. همچنین دوره دکترای مشترک مهندسی هوافضا را با همکاری دانشگاه‌های صنعتی شریف و امیرکبیر از سال ۱۳۸۹ برگزار می‌کند که دانشجویان دوره دکترای به‌صورت آموزش محور در این دوره جذب می‌شوند. در کنار آن، از سال ۱۳۹۱ دانشجویان دکترای پژوهش محور نیز به‌صورت مستقل در این پژوهشگاه جذب و مشغول تحصیل شده‌اند. چنانچه دوست دارید در رشته‌های فضایی تحصیل کنید، باید رشته ریاضی و فیزیک را در دبیرستان انتخاب کرده باشید.

حقوق هوافضا و استانداردهای مربوط به هوافضا. با توجه به بین‌المللی بودن فعالیت‌های هوایی و فضایی، مطالعه و پژوهش برای استانداردسازی فعالیت‌های هوافضایی کشور در قالب قوانین، مقررات و استانداردهای بین‌المللی در حوزه عملکرد این پژوهشگاه قرار می‌گیرد. این پژوهشگاه دارای سه گروه پژوهشی به این شرح است:

- گروه پژوهشی مدیریت هوانوردی و فضایی
- گروه پژوهشی استانداردهای هوایی و فضایی
- گروه پژوهشی حقوق هوافضا

پژوهشگاه زیست‌فضا و محیط

زیست

فناوری‌های هوافضا، محیط زیست از جمله اولویت‌های اول علم و فناوری کشور هستند و مرکز پژوهشی «زیست‌فضا و محیط زیست» در پژوهشگاه هوافضا، شامل دو گروه پژوهشی «کاربرد هوافضا در محیط زیست» و «فیزیولوژی هوافضا» است که در زمینه موضوع‌های سنجش‌ازدور محیط زیستی، و زیست جانوری و گیاهی مرتبط با علم و فناوری هوافضا فعالیت می‌کنند. بیشتر فعالیت‌ها در گروه پژوهشی «کاربرد هوافضا در محیط‌زیست»، تحقیق و پژوهش با به‌کارگیری فناوری‌های هوافضا، به‌خصوص فناوری سنجش‌ازدور در جهت کشف، نظارت، کنترل و مدیریت تغییرات منابع طبیعی و محیط زیست اختصاص دارند.

بشری و توسعه پژوهش در زمینه علوم و فناوری هوافضایی
۵. ایجاد زمینه مناسب برای ارتقای فعالیت‌های پژوهشی و کارآفرینی در زمینه هوافضا

پژوهشگاه سامانه‌های

فضانوردی

هدف پژوهشگاه سامانه‌های فضانوردی، انجام پژوهش‌های بنیادی، توسعه‌ای و کاربردی در ارتباط با وسایل فضایی، اجزای مربوطه، مأموریت‌ها و کاربردهای آن‌هاست. طراحی، تحلیل، شبیه‌سازی، نمونه‌سازی، توسعه و آزمایش بخش‌های متفاوت سفینه‌های فضایی، اعم از ماهواره، فضاپیما، متعلقات زمینی و مکانیک مداری آن‌ها، از جمله فعالیت‌های این پژوهشگاه خواهد بود. سه گروه پژوهشی، شامل گروه پژوهشی علوم فضایی، گروه پژوهشی طراحی وسایل فضایی و گروه پژوهشی سیستم‌های فضایی، در این پژوهشگاه فعالیت دارند.

پژوهشگاه علوم و فناوری‌های

هوایی

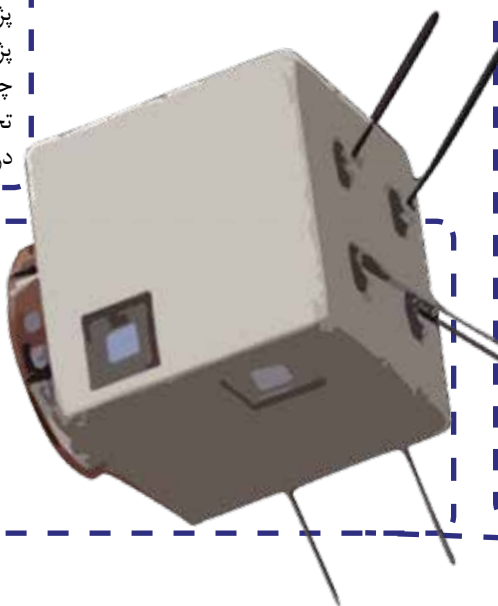
هدف پژوهشگاه علوم و فناوری هوایی، پژوهش‌های بنیادی، توسعه‌ای و کاربردی در همه زمینه‌های مربوط به وسایل پرنده، زیرسیستم‌ها و کاربردهای آن‌هاست. مباحث علمی و فناوری مربوط به طراحی، تحلیل، توسعه، نمونه‌سازی، آزمایش و کاربرد وسایل پرنده، حوزه کار این پژوهشگاه را تشکیل می‌دهند. این پژوهشگاه فعالیت‌های خود را در قالب سه گروه پژوهشی سازمان‌دهی می‌کند که به‌طور مستقل یا با همکاری یکدیگر فعالیت می‌کنند:

- گروه پژوهشی علوم هوایی
- گروه پژوهشی طراحی وسایل پرنده
- گروه پژوهشی سیستم‌های هوایی

پژوهشگاه مدیریت، حقوق و

استانداردهای هوافضایی

هدف این پژوهشگاه انجام پژوهش‌های بنیادی و کاربردی در همه زمینه‌های مربوط به مدیریت امور هوانوردی و فضایی،



ساخت ظرف سفالی

با الهام از ظرف‌های سفالی هزاره سوم پیش از میلاد



سفالگری هنری است که انسان‌های اولیه در بسیاری از نقاط جهان آن را با فنون گوناگون انجام می‌دادند. این هنر تا به امروز تداوم یافته است و با وجود پیدایش مواد اولیه متنوع برای ساخت ظرف‌ها، امروزه نیز ظرف‌های سفالی طرفداران خاص خود را دارد.



مرحله‌های ساخت:

۱. ابتدا مقداری گل رس را ورز می‌دهیم و آماده کار می‌کنیم. سپس آن را با وردنه باز می‌کنیم، به طوری که ضخامت یکسانی داشته باشد.



۲. گل را روی سطح خارجی قالبی که با یک لایه سلفون پوشانده‌ایم، قرار می‌دهیم و کمی صبر می‌کنیم تا خودش را بگیرد. در ادامه با احتیاط و به آرامی لبه‌های سلفون را بلند می‌کنیم و گل رس شکل گرفته را از قالب جدا می‌کنیم.





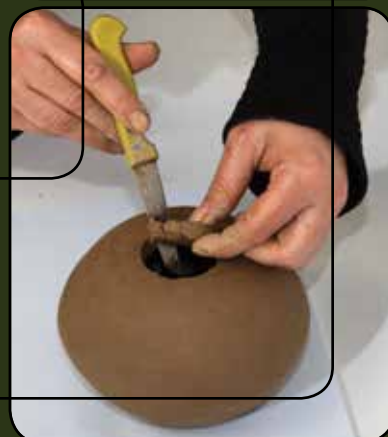
آمنه شکاری



۳. دو مرحله قبلی را برای مقداری گل رس دیگر تکرار می‌کنیم تا در نهایت دو ظرف نیم‌دایره سفالی داشته باشیم. با استفاده از اره لبه‌های دو نیم‌دایره را خراش می‌دهیم و با اندکی آب دو قطعه را به هم می‌چسبانیم و فشار می‌دهیم؛ به طوری که شکل قطعه‌ها تغییر نکند و کاملاً هر دو قسمت به یکدیگر بچسبند.



۴. در قسمت بالایی کره دایره کوچکی به عنوان در ظرف ایجاد می‌کنیم و با ابزار برش می‌دهیم.



۵. یک نوار گلی به اندازه محیط دایره درست می‌کنیم و در بخش دهانه ظرف با کمی آب می‌چسبانیم. برای اینکه دو قسمت بهتر بچسبند، دور دهانه آن خراش به وجود می‌آوریم و بعد با کمی آب، آن را یک‌دست می‌کنیم.



۶. صبر می‌کنیم تا ظرف ما خشک شود. سپس سطح آن را با سمباده نرم پرداخت می‌کنیم و سطح آن را با رنگ‌ها و نقش‌های مورد نظرمان زینت می‌دهیم. به این منظور می‌توانیم از نقش‌هایی که روی سفال‌های تاریخی می‌بینیم، الهام بگیریم.



ساخت ظروف سفالی



آیت‌الله سیداسدالله مدنی تبریزی (۱۳۶۰، ۱۲۹۲ ش)



در دهخوارقان تبریز، که امروز آذرشهر نام دارد، متولد شد. در نوجوانی به مدرسه طالبیه تبریز رفت و طلبه شد. سپس برای ادامه تحصیل به قم عزیمت کرد. در قم چهار سال نزد امام خمینی (ره) اخلاق و عرفان آموخت و به نجف رفت، از محضر علمای بزرگ استفاده کرد، مجتهد شد و خود استاد حوزه نجف

گردید. با آغاز نهضت ۱۵ خرداد به یاران امام خمینی (ره) پیوست و در این راه بارها به شهرهای نورآباد ممسنی، گنبد کاووس و کنگان تبعید شد. چند سال در همدان و خرم‌آباد مردم را ارشاد می‌کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ابتدا امام جمعه همدان شد و پس از شهادت آیت‌الله قاضی طباطبایی، به امامت جمعه تبریز منصوب گشت. او در روز جمعه ۲۰ شهریور سال ۱۳۶۰ پس از اقامه نماز جمعه، به دست یکی از منافقین در مصلاي تبریز به شهادت رسید.

در فرایند پیروزی انقلاب اسلامی، روحانیت اصیل نقش بارز و مهمی داشتند که باعث شد بسیاری از آن‌ها به درجه والای شهادت نائل شوند؛ علمایی که چشم همه ما را به نور حقیقت روشن کردند. نماز جمعه یکی از گردهمایی‌های اساسی برای راهنمایی مسلمانان بوده و هست. منافقین مثل تمامی دشمنان اسلام چشم دیدن این واقعیت را نداشتند و تمام تلاششان را می‌کردند که در این راه با ترور و حذف علمای دینی باعث سنگ‌اندازی در این راه شوند. مصادف با پیروزی انقلاب اسلامی، در این شماره بر آن شدیم که شماری از امام‌جمعه‌هایی را که در راه پیروزی انقلاب اسلامی به درجه والای شهادت رسیدند، معرفی کنیم. لازم به ذکر است، آیت‌الله محمدعلی قاضی طباطبایی در شامگاه عید قربان و پس از اقامه نماز مغرب و عشا در مسجد شعبان در سال ۱۳۵۸ به شهادت رسیدند. قابل توجه است که تعداد شهدای روحانی کشور بالغ بر ۴۳۵۰ نفر می‌باشد.

آیت‌الله سیدعبدالحسین دستغیب (۱۳۶۰ - ۱۲۹۲ ش)



این عالم دینی پس از تحصیل در حوزه علمیه شیراز، در ۲۲ سالگی برای ادامه تحصیل به نجف رفت و از محضر عالمانی مانند محمدکاظم شیرازی، سیدابوالحسن اصفهانی و سیدعلی آقا قاضی طباطبایی استفاده کرد و به درجه اجتهاد رسید. یک سال پس از عزل رضاشاه پهلوی، توسط انگلیس به شیراز بازگشت و با بازسازی «مسجد جامع عتیق شیراز» به اقامه نماز جماعت و رسیدگی به امور دینی و شرعی مردم پرداخت. در حوزه علمیه شیراز نیز مشغول تدریس شد. او از اعتبار و محبوبیت خاصی در میان مردم شیراز برخوردار بود. از آغاز نهضت ۱۵ خرداد، جزو یاران امام خمینی (ره) بود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به نمایندگی مجلس خبرگان انتخاب شد و از سوی امام خمینی (ره) نیز به سمت نماینده ایشان و امام جمعه شیراز منصوب شد. سرانجام ۲۰ آذر ۱۳۶۰، هنگامی که به سوی محل برگزاری نماز جمعه می‌رفت، به دست منافقین به شهادت رسید. آیت‌الله دستغیب اهل قلم نیز بود و آثار مفیدی مانند «قلب سلیم»، «گناهان کبیره» و «داستان‌های شگفت» از خود بجا گذاشت. مزار آیت‌الله دستغیب در حرم امامزاده سیدمحمد در «شاه‌چراغ» شیراز است.





آشنایی با آیت‌الله شهید محمد صدوقی

آیت‌الله محمد صدوقی

(۱۳۶۱ - ۱۲۸۷ ش)



ایشان در یزد چشم به جهان گشود. خاندان پدری‌اش از نسل شیخ صدوق‌اند و پدرش یکی از روحانیان معروف یزد بود. صدوقی نخست در یزد و اصفهان تحصیل کرد. سپس برای ادامه آن به قم رفت. او ۲۱ سال از محضر عالمان بزرگ حوزه، چون حائری یزدی، صدر، حجت، بروجردی و امام خمینی (ره) بهره برد. در سال ۱۳۳۰ به یزد بازگشت و به انجام وظایف دینی و شرعی و حل مسائل مردم مشغول شد.

صدوقی از یاران امام خمینی (ره) بود و از آغاز نهضت ۱۵ خرداد، رهبری مبارزه مردم یزد را به عهده داشت. در سال‌های انقلاب اسلامی، با جسارت و شجاعت تمام به میدان آمد و مبارزات را سامان داد. پس از انقلاب اسلامی، از سوی امام خمینی امام جمعه یزد شد و با اراده‌ای قوی، به هدایت و ارشاد مردم مشغول گردید. او روز جمعه ۱۱ تیرماه سال ۱۳۶۱ که مصادف با دهم ماه مبارک رمضان بود، پس از ادای نماز جمعه، به دست یکی از منافقین به شهادت رسید. پیکر آیت‌الله صدوقی در «مسجد حظیره یزد» که خودش امامت جماعت آن را به عهده داشت، به خاک سپرده شد.

آیت‌الله عطاءالله اشرفی اصفهانی (۱۳۶۱ - ۱۲۷۹ ش)

این عالم دینی و شهید محراب در اصفهان (خمینی‌شهر) به دنیا آمد. از ۱۲ سالگی به حوزه علمیه اصفهان رفت و به تحصیل مشغول شد. پس از ۱۰ سال آموزش مقدمات علوم دینی، رهسپار قم شد و ۲۳ سال از محضر علمای بزرگی چون شیخ عبدالکریم حائری یزدی، سید احمد خوانساری، آیت‌الله بروجردی و امام خمینی (ره) استفاده کرد و به درجه اجتهاد رسید.

در سال ۱۳۳۵، از سوی آیت‌الله بروجردی برای رسیدگی به امور شرعی مردم و سرپرستی حوزه علمیه کرمانشاه به آن شهر رفت. پس از فوت آیت‌الله بروجردی، نمایندگی امام خمینی (ره) را پذیرفت. با شروع نهضت ۱۵ خرداد، آیت‌الله اشرفی به یاران و همراهان امام پیوست و سالیان متمادی از مدافعان ایشان بود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، به نمایندگی مجلس خبرگان انتخاب شد و از سوی امام خمینی نیز به سمت نماینده ایشان و امام جمعه کرمانشاه منصوب گشت. سرانجام روز جمعه ۲۳ مهرماه ۱۳۶۱، هنگام اقامه نماز جمعه، در پی انفجار نارنجک منافقین به شهادت رسید. پیکر او را به اصفهان بردند و در «گلستان شهدای تخت فولاد» به خاک سپردند.



منبع: کتاب فرهنگ‌نامه نام‌آوران، اثر جمعی از نویسندگان، نشر طلایی، سال نشر: ۱۳۹۶.

شهدای
محراب
انقلاب
اسلامی



جدول محاسباتی سرانگشتی

۱. دوازده برابر ۲ عمودی
۲. هفت برابر ۳۴ افقی
۳. ۲۰ افقی ضرب در ۳۸ افقی
۴. تعداد دوجین‌ها در نه قرص *
۵. دو برابر ۲۲ عمودی
۶. یک عدد اول
۷. ۳۵ عمودی منهای ده
۸. ۱۹ عمودی به علاوه ۱۴۷
۹. یک عدد اول
۱۰. ۲۳ افقی منهای یازده
۱۱. یازده تا دوجین
۱۲. تعداد دوجین‌ها در دوازده قرص
۱۳. ۳۹ افقی منهای بیست و چهار
۱۴. ۳۷ عمودی ضرب در شش
۱۵. ۳ عمودی منهای هفتاد و چهار
۱۶. ۷ افقی تقسیم بر هشت
۱۷. ۱۴ افقی منهای ۱۳۰
۱۸. چهار تا دوجین
۱۹. ۷ افقی به علاوه نود و یک
۲۰. ۲۶ عمودی به علاوه ۱۹۲
۲۱. ۳۱ افقی ضرب در دو
۲۲. پنج برابر ۲۹ عمودی
۲۳. یک مجذور کامل
۲۴. ۱۲ افقی تقسیم بر چهار

۱. دوازده برابر ۲ عمودی
۲. هفت برابر ۳۴ افقی
۳. ۲۰ افقی ضرب در ۳۸ افقی
۴. تعداد دوجین‌ها در نه قرص *
۵. دو برابر ۲۲ عمودی
۶. یک عدد اول
۷. ۳۵ عمودی منهای ده
۸. ۱۹ عمودی به علاوه ۱۴۷
۹. یک عدد اول
۱۰. ۲۳ افقی منهای یازده
۱۱. یازده تا دوجین
۱۲. تعداد دوجین‌ها در دوازده قرص
۱۳. ۳۹ افقی منهای بیست و چهار
۱۴. ۳۷ عمودی ضرب در شش
۱۵. ۳ عمودی منهای هفتاد و چهار
۱۶. ۷ افقی تقسیم بر هشت
۱۷. ۱۴ افقی منهای ۱۳۰
۱۸. چهار تا دوجین
۱۹. ۷ افقی به علاوه نود و یک
۲۰. ۲۶ عمودی به علاوه ۱۹۲
۲۱. ۳۱ افقی ضرب در دو
۲۲. پنج برابر ۲۹ عمودی
۲۳. یک مجذور کامل
۲۴. ۱۲ افقی تقسیم بر چهار

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰

* قرص یک واژه شمارش معادل ۱۲ بسته ۱۲ تایی
یعنی ۴۴ عدد می باشد.

۱	۷	۲	۹	۴	۵	۳	۸	۶	۱
۴	۷	۸	۶	۷	۱	۳	۵	۹	۲
۵	۹	۳	۱	۱	۱	۴	۷	۲	۸
۶	۲	۷	۸	۳	۵	۸	۱	۴	۷
۲	۳	۷	۳	۶	۹	۱	۴	۷	۲
۲	۷	۳	۴	۴	۸	۱	۴	۷	۲
۱	۰	۰	۸	۳	۱	۴	۷	۲	۸

حل جدول شماره قبل

معماهای منطقی (پلیسی)

علیرضا، محسن، کیارش و آرمین عضو انجمن رایانه مدرسه هستند. آن‌ها گروهی برای طراحی برنامه‌های رایانه‌ای تشکیل داده‌اند تا به معلمان زبان، ریاضی، فیزیک و اجتماعی کمک کنند. هر دانش‌آموز به یک معلم کمک می‌کند. این معلمان در کلاس‌های ۷، ۱۲، ۱۴، ۱۹ تدریس می‌کنند. هر کدام از اعضای انجمن رایانه مدرسه را با یک معلم، درس و شماره کلاس او جور کنید.

سرنخ‌ها:

۱. آرمین هیچ‌گاه آقای اکبری یا فرهنگ را ملاقات نکرده است. اما معلمان فیزیک و زبان را می‌شناسد. او به یکی از معلم‌هایی که می‌شناسد کمک می‌کند.
۲. کیارش به معلم زبان کلاس ۱۴ یا معلم کلاس ۱۲ کمک نمی‌کند.
۳. علیرضا با معلم ریاضی کلاس ۷ کار می‌کند.
۴. آقای فیاض در کلاس ۱۴ فیزیک تدریس نمی‌کند.
۵. آقای بیگی ریاضیات یا اجتماعی درس نمی‌دهد.
۶. مدت‌هاست که محسن آقای اکبری را می‌شناسد و از اینکه به او کمک می‌کند، خوش حال است.

روش‌های محاسبه‌های ذهنی

مجذور عددهای سه‌رقمی که به ۲۵ ختم می‌شوند:
رقم ۲ را از ۲۵ حذف می‌کنیم. عدد مانده را در رقم سمت چپ ۲۵ ضرب می‌کنیم. عدد حاصل از مرحله قبل را سمت چپ عدد (۶۲۵) قرار می‌دهیم:

مثال:

$$125^2 \rightarrow 12 \times 12 = 144 \rightarrow 144 \times 100 = 14400$$

$$225^2 \rightarrow 22 \times 22 = 484 \rightarrow 484 \times 100 = 48400$$

معمایا و مسئله‌ها-جالب ریاضی

معمایا و مسئله‌های

جالب ریاضی

۱. ۱۰ سکه یکسان را در ۵ ردیف طوری قرار دهید که در هر ردیف ۳ سکه واقع شود. این معما را بی‌آنکه عصبانی شوید، حل کنید.
۲. یک نفر فقط تمبرهای ۳ و ۵ تومانی دارد. او می‌خواهد روی یک پاکت ۷۸ تومان تمبر بچسباند. به چند طریق این کار ممکن است؟

پاسخ معمایا و مسئله‌های جالب ریاضی شماره قبل

۱. تعداد ماهی‌های صیدشده توسط نادر را X و تعداد ماهی‌های صیدشده توسط احمد را Y در نظر بگیرید. پس طبق داده‌های مسئله خواهیم داشت: $X + X + 3Y + Y = 35$. در واقع: $2X + 4Y = 35$ و این غیرممکن است که مجموع دو عدد زوج یک عدد فرد شود. پس مسئله قابل حل نیست، مگر اینکه آن‌ها سه نفر باشند. به عبارت دیگر آن‌ها پدر بزرگ، پدر و پسر به حساب می‌آیند.
۲. پاسخ: عدد ۲ (یک رابطه بین عددهای زوج در دایره وجود دارد!)

پاسخ معمایا

منطقی (پلیسی)

شماره قبل

علی - اول - قرمز - شاهین
امین - دوم - آبی - ببر
حسن - سوم - سبز - عقاب
ایلیا - چهارم - زرد - شهاب

تاکنون از دیدگاه‌های متفاوتی به پدیده انقلاب نگریسته شده که یکی از آن‌ها، عوامل فرهنگی بوده است. تاکنون نقش وسایل ارتباط جمعی به‌عنوان یکی از پدیده‌های فرهنگی، در شکل دادن به افکار مورد توجه اندکی قرار گرفته است. در میان رسانه‌های متفاوت، «سینما» از اهمیت بسیاری برخوردار است.

در میان تأثیرگذاری‌های مختلف رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی، تأثیرات سیاسی آن‌ها از اهمیت زیادی برخوردار است. این تأثیرات چه در زمان صلح و چه در مواقع بحرانی، مانند جنگ از سایر موارد بیشتر است. از بعد تاریخی، انقلاب‌ها را، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پدیده‌های سیاسی، می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: «جنبش‌ها و انقلاب‌های اجتماعی قبل از شکل‌گیری رسانه‌ها»، و «جنبش‌ها و انقلاب‌های اجتماعی پس از پیدایش و گسترش رسانه‌ها».

سینما قبل از انقلاب

مهدی رهبری، سعید محمدزاده

این وسایل ارتباط جمعی مدرن در شکل‌دادن و هدایت افکار عمومی، به وجود آوردن هیجانات جمعی، و پیدایش و گسترش عرصه عمومی نقش مهمی ایفا می‌کنند که این نقش با توجه به گسترش روزافزون رسانه‌ها هر روز بیشتر می‌شود. سینما با ورود به تخیل انسان‌ها و تقویت خیال‌پردازی‌ها، به تحریک هیجانات آن‌ها می‌پردازد و از طریق تأثیرگذاری، زندگی افراد را نیز دچار تغییر می‌سازد. در واقع، برخی از فیلم‌های سینمایی به غیر از جنبه سرگرمی، تبلور احساسات، آرزوها و تخیلات افرادند. به ویژه در صورتی که یک نمایش از جنبه انسانی و اخلاقی هم برخوردار باشد، به تحریک و تقویت این بعد از ابعاد انسانی نیز می‌انجامد و فرد را نسبت به وضعیت موجود دچار حساسیت بیشتری می‌سازد. در کنار این گونه نمایش‌های احساسی، سینما با اتخاذ رویکرد سازنده نیز نسبت به مسایل اجتماعی، سبب حساسیت و کنش و واکنش افراد جامعه می‌شود. مهم‌ترین عملکرد سینما نیز، ایده‌پردازی از طریق تحریک احساسات، عواطف و تفکرات است که فرد را در مقایسه با واقعیت‌ها، آرمانی و ایده‌آلیست می‌سازد.

در سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۷ از دوران تاریخ سینمای ایران، ساخت و نمایش فیلم‌های تجاری با محتوای مبتذل رو به گسترش نهاد. این روند و



سیاست‌ها مورد انتقاد بسیاری در جامعه قرار گرفت. برخی نیز این سیاست فرهنگی را به استعمار نسبت دادند. با تقویت گرایش‌های دینی در سال‌های بعد در جامعه و دانشگاه‌ها، به‌خصوص از طریق گسترش مساجد، مراسم و سخنرانی‌های مذهبی مخالفان این گونه فیلم‌ها نیز افزایش یافتند.

در کنار مجموعه زیادی از فیلم‌ها و سیاست‌های فوق، از اواخر دهه ۱۳۴۰ به بعد، موج نویی از سینماگران ایرانی، هر یک با انتخاب مضمونی که در لایه‌های آن می‌شد اشاراتی سیاسی پیدا کرد، به پرده سینمای ایران راه یافت؛ امری که در سال‌های قبل سابقه بسیار اندکی داشت. در این سال‌ها، رفته‌رفته نوعی اعتراض، البته نه مستقیم، اما کاملاً آشکار نسبت به رژیم پهلوی، در سینمای ایران دیده می‌شود.

با گذر از اواخر دهه ۱۳۴۰ و ورود به دهه ۱۳۵۰، فیلم‌هایی ایرانی با مضامین آشکارا انتقادی و محتوای پررنگ سیاسی و اجتماعی، همچون «گاو» و امثال آن، پدید آمدند که نوعی به چالش کشاندن اوضاع سیاسی، اجتماعی و اداره کشور توسط رژیم پهلوی محسوب می‌شدند. می‌توان گفت که همراه با شکل‌گیری حرکت‌ها و مبارزه‌های پنهان سیاسی در نیمه دوم دهه چهل، سینمای ایران نیز تحت تأثیر آن‌ها از مسیر انفعالی خود فاصله می‌گیرد و در عمل وارد حوزه اجتماع و سیاست می‌شود.

در حقیقت سینمای ایران در طول پنج سال، در فاصله سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱، مسیری را پیمود که در طول ۴۰ سال قبل از آن نپیموده بود. «گاو»، ساخته داریوش مهرجویی، تصویر اعوجاج یافته‌ای از مراد مردم (مردم همیشه خوب قلمداد شده ایران) و رابطه آن‌ها با محیط اطرافشان (سرشار از ناامیدی) ارائه داد.

فیلم «گاو» را می‌توان نقطه عطفی در تاریخ سینمای ایران به شمار آورد. چرا که با وجود زیر پانهادن تمامی عوامل پول‌ساز سینمای بازاری، با استقبال فراوان روبه‌رو شد. شمایل فقیرانه و منحطی که فیلم «گاو» در اوج شعارهای «تمدن پهلوی» از روستا ترسیم می‌کرد، به‌ویژه با توجه

به زبان نمادین آن، چنان نامتناسب با اهداف حکومت بود که دستگاه سانسور پهلوی سازندگان فیلم را مجبور ساخت که در عنوان بنسبی تصریح کنند که وقایع این فیلم، در دوران قبل از انقلاب شاه و ملت معروف به انقلاب سفید رخ داده است.

در مجموع، با گسترش گفتمان اسلامی در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بین طبقات مختلف اجتماعی، در حالی که فیلم‌های تجاری با محتوای مبتذل به‌ویژه با نزدیک شدن به روزهای پایانی عمر حکومت پهلوی، نماد غرب‌گرایی، فساد اخلاقی، دلیلی برای غیرمسلمان بودن طبقه حاکمه تلقی می‌شد، فیلم‌های انتقادی نیز هم‌زمان با اوج گرفتن مبارزات علنی، از این مبارزات هم تأثیر پذیرفتند و خود نیز بر گسترش این مبارزات تأثیر گذاشتند.

به اعتقاد برخی نویسندگان، بسیاری از مردم ایران در مقطع انقلاب اسلامی بر آن باور بودند که سینما رفتن، یعنی پای نهادن در مکانی فاسد بود. فاصله ورزشگاه امجدیه و سینما دیاموند، و دانشگاه تهران و سینما کاپری چند قدم بیشتر نبود. اما امجدیه و دانشگاه تهران باقی ماندند و سینماهای دیاموند و کاپری ویران شدند.

امام خمینی(ره) نیز به‌عنوان رهبر انقلاب اسلامی، در سخنرانی‌ها و مواضع مختلفی، با سینمای این دوران مخالفت می‌کند: «رادیو و تلویزیونی که باید مربی جوان‌ها باشد، منحرف‌کننده شد. سینما و تئاتر که باید مربی جامعه باشد، منحرف‌کننده شد» (امام خمینی(ره)، ۱۳۸۵، ج ۹: ۸۰).

«رادیوها چه حالی داشتند؟ تلویزیون‌ها چه حالی داشتند؟ همه این‌ها به واسطه این است که این رژیم و این حکومت حکومتی است که می‌خواهد این جوان‌های ما را فاسد کند...» (امام خمینی(ره)، ۱۳۸۵، ج ۴: ۵۱۳).

«اگر یک سینمای اخلاقی باشد و علمی باشد، چه کسی جلویش را می‌گیرد؟ اما وقتی که ما می‌بینیم که مملکت ما از سینمایش گرفته تا مدرسه‌اش استعماری است، یعنی از خارج آوردند این‌ها را برای ما، تحفه‌هایی است که از آنجا آوردند برای

فاسد کردن نسل جوان ما، همه چیزش را، اگر مسجد هم یک‌وقت این‌طور شد، ما در آن را می‌بندیم... پیغمبر اکرم(ص) خراب کرد مسجد ضرار را، مسجدی که درست کرده بودند در مقابل پیغمبر و تبلیغات می‌کردند بر ضد اخلاق و... اینکه ما با سینما مخالفیم، با این نحو سینمایی که این‌ها دارند مخالفیم، نه با سینما اصلش...» (امام خمینی(ره)، ۱۳۸۵، ج ۴: ۳۴).

«یک سینمایی را که ممکن است مربی یک طایفه‌ای، مربی یک ملتی باشد، به یک صورتی درمی‌آورند که بچه‌های ما را هرزه بار می‌آورند؛ بچه‌های ما را بد بار می‌آورند، بچه‌های ما را فاسد بار می‌آورند... مخالفت ما با مفاسد و دانشگاه استعماری است» (امام خمینی(ره)، ۱۳۸۵، ج ۴: ۵).

«سینمای ایران جای رفتن نیست. این یک - چیزی است که - مصیبتی است که بر ایران وارد است که جوان‌های ما را این سینماها ضایع می‌کنند، خراب می‌کنند» (امام خمینی(ره)، ۱۳۸۵، ج ۴: ۱۶۷).

در نهایت از دیدگاه امام خمینی(ره): «حکومت اسلامی... این فرم سینماها را تغییر می‌دهد. یعنی این سینماهایی که الان جوان‌های ما را دارند به فساد می‌کشند و به فحشا می‌کشند... این فرم نباید باشد. می‌خواهد سینما باشد، سینمای آموزنده باشد، سینمای اخلاقی باشد» (امام خمینی(ره)، ۱۳۸۵، ج ۴: ۴۲۷).

سرانجام با آتش زدن سینما رکس آبادان توسط عوامل پهلوی به‌خاطر نمایش فیلم تظاهرات مردم در انقلاب اسلامی، موج واکنش مردمی شدیدی در سراسر ایران نسبت به مرگ قربانیان حادثه به وجود آمد که جریان انقلاب اسلامی را تسریع بخشید و کشور را عملاً وارد مرحله جدیدی از انقلاب اسلامی کرد. تجمع بزرگ مردم آبادان در مراسم عزاداری قربانیان جنایت سینما رکس، به تظاهراتی عظیم تبدیل و شهر چندین روز تعطیل شد. امام خمینی(ره) نیز در این زمینه موضع سختی اتخاذ کرد: «یک عده مردمی که رفتند در آنجا، اینجا چه کرده بودند که لایق این بودند که باید در آن را شهربانی (کلانتری) بیاید ببندد،

و بخواهند مردم باز کنند، اجازه باز کردن ندهند؟ موارد معلومی که با نقشه، چیزهای آتش‌سوزی را گذاشته بودند آتش بزنند؛ یک مردم بیچاره‌ای را در آنجا بسوزانند، خاکستر کنند» (امام خمینی(ره)، ۱۳۸۵، ج ۴: ۱۶۷). در اولین هفته مهرماه، اربعین شهادی سینما رکس آبادان با تجمع بزرگی از مردم برای بزرگداشت کشته‌شدگان این واقعه که رقم آن از ۳۷۷ نفر تا ۴۳۰ نفر اعلام شده بود، برگزار شد. هم‌زمان با اربعین شهادت، حدود ۱۰ هزار تن از کارگران صنعت نفت به اعتصاب دست زدند و فصل جدیدی در مبارزات ملت باز کردند. در واقع، حادثه آتش‌سوزی سینما رکس آبادان، نقطه برخورد توفان شدید انقلاب اسلامی بود که به ستون‌ها و دیوارهای کاخ فرمانروایی رژیم پهلوی خورد و آن را از پایه لرزاند.

در مجموع، سینما چه به‌صورت تأثیرات محتوایی، با مضامین اجتماعی، انتقادی و فرهنگی، و چه به‌عنوان تأثیرات مکانی، سبب افزایش آگاهی، تحریکات احساسی و هیجانی، و شکل‌گیری واکنش‌های مذهبی و سیاسی شد و در وقوع انقلاب در سال ۱۳۵۷ ایفای نقش کرد.

منبع

امام خمینی(ره)، سیدروح‌الله (۱۳۸۵). صحیفه امام (۲۲ جلدی). مؤسسه چاپ و نشر عروج. تهران. چاپ چهارم.

مژده لطف الهی

در کتاب تفسیر نمونه - صفحه ۴۱۷ و ۴۱۸- آیت الله مکارم شیرازی، آمده است: به فرموده پیامبر اسلام (ص) از کسانی که این آیه به آنها اشاره دارد، هم وطنان سلمان فارسی یعنی ایرانیان هستند. انقلاب اسلامی مردم ایران در سال ۱۳۵۷ یکی از مصادیق این آیه شریفه است.

یا ایها الذین آمنوا
مسلمانان و مؤمنین!

من یرتد منکم عن دینه
اگر عده‌ای از شما با تمایل به دشمن، در دین خودشان ثابت قدم نباشند

فسوف یأتی الله بقوم
خدا مردمی را به صحنه خواهد آورد که:

یحیبه و یحبونه
آنان را دوست دارد و آنان هم خدا را دوست دارند

اذله علی المؤمنین
در برخورد با مسلمانان نرم و فروتن اند

اعزة علی الکافرین
و در برابر دشمنان بی دین سرسخت و قاطع اند

یجاهدون فی سبیل الله
در راه خدا جهاد و جنگ می کنند

و لا یخافون لومة لائم
و از سرکوفت هیچ سرزنش کننده‌ای نمی ترسند

ذلک فضل الله
این لطف خداست که؛

یؤتیه من یشاء
به هر ملتی شایسته بداند می دهد؛

والله واسع علیم
زیرا خداوند روزی گستر داناست
سوره مائده / آیه ۵۴
ترجمه / علی ملکی

امام محمد باقر (ع)



سعید رزاقی

این مرد کیست که در این هوای گرم خود را به کار دنیا مشغول کرده است؟



آیا صحیح است مرد شریفی مانند شما در چنین روز گرمی در طلب دنیا از خانه بیرون بیاید؟

السلام عليك

عليكم السلام



عجیب است! او امام محمد باقر (ع) است؟ لازم است او را نصیحتی بکنم...



مگر چه اشکالی دارد؟



اگر خدای نخواست در حین کار، زمان مرگ شما برسد، چه؟



تو فکر می‌کنی که عبادت فقط به ذکر نماز و دعاست؟ من برای روزی خود زحمت می‌کشم و وقتی باید از مرگ بترسم که در حال گناه باشم.

اگر در این حال بمیرم، در حال عبادت و انجام وظیفه از دنیا رفته‌ام.



چه اشتباهی کردم! خیال داشتم دیگری را نصیحت کنم، در حالی که خودم بیشتر از او به نصیحت احتیاج داشتم.

از دل شوره تا خشم

در این دوره از مجله «رشد جوان»، صحبت در مورد اهمیت به دست آوردن قدرت شخصی را شروع کردیم و گفتیم که قدرت شخصی هم مثل فصل‌های سال، از چهار فصل تشکیل شده است و رسیدیم به فصل سوم یعنی «شناخت خود».

در شماره قبل گفتیم که برای «شناخت خود» باید احساس‌هایتان را بشناسید و نام ببرید. احساس‌ها هم نام‌های خاص خودشان را دارند. هر چه بیشتر اسم آن‌ها را بدانید، بیشتر می‌توانید احساس خودتان را بفهمید و آن را برای دیگران شرح دهید. آن وقت بهتر می‌توانید از حس خودتان دفاع کنید، چند احساس را در شماره قبل معرفی کردیم و برای آن‌ها مثال زدیم. در این شماره به معرفی بقیه احساسات می‌پردازیم.

وحشت‌زدگی

وقتی شما وحشت‌زده هستید، خیلی ترسیده‌اید. شاید از شدت ترس احساس کنید فلج شده‌اید؛ طوری که نمی‌توانید حرکت کنید. حتی قادر نیستید به خودتان کمک کنید. مثلاً موارد هولناک عبارت‌اند از:

- کابوس دیدن؛
- تعقیب شدن توسط کسانی که می‌خواهند به شما آسیب برسانند؛
- در خودرویی بودن که ممکن است تصادف کند؛
- در میانه وقوع مصیبتی بودن، مانند گردباد یا زلزله.

دلهره و تشویش

وقتی دچار دلهره و تشویش هستید، درباره موضوعی به شدت ناراحتید. سایر توصیف‌ها برای دلهره و تشویش می‌توانند احساس رنج، بدبختی، عذاب و جان به لب شدن باشند. در مجموع احساسی قوی و دردناک است. در مواردی که احتمالاً می‌توانید احساس دلهره و تشویش کنید عبارت‌اند از:

- مرگ کسی که دوستش دارید.
- اینکه بدانید حرفی گفته‌اید یا کاری کرده‌اید که به شدت به کسی آسیب رسانده است.
- بهترین دوستان را از دست داده‌اید.
- بفهمید که والدینتان می‌خواهند از هم جدا شوند.
- از مشکلات مردم دنیا باخبر شوید؛ مشکلاتی مانند گرسنگی، جنگ و بی‌خانمانی.

ناراحتی

وقتی درباره موضوعی ناراحتید، احساس می‌کنید غمگین هستید و گاهی گریه می‌کنید. موارد مسبب ناراحتی می‌توانند چنین باشند:

- مشاجره والدینتان را شنیده‌اید؛
- کسی که دوستش دارید، مریض است؛
- ناعادلانه تنبیه شده‌اید؛
- چیزی را که دوست داشته‌اید، شکسته یا گم کرده‌اید.

از کوره در رفتن، غضب کردن

غضب کردن خشمی است که می‌جوشد و سر می‌رود. یا در درون مخفی می‌شود و منتظر می‌ماند تا بجوشد و مانند آتش‌فشان منفجر شود. احساسی مهارنشده‌ای است. مثال‌هایی برای زمان‌هایی که ممکن است احساس غضب کنید، از این قرارند:

- کسی شما را شرمسار و به شما توهین می‌کند، کتکتان می‌زند یا مسخره‌تان می‌کند.
- کسی چیزی را که متعلق به شماست می‌گیرد و پس نمی‌دهد.
- کسی درباره شما دروغ‌پراکنی می‌کند.
- کسی با شما ناعادلانه رفتار می‌کند.

ترس

وقتی ترسیده‌اید، نگرانید و در وحشت به سر می‌برید. فکر می‌کنید دارد اتفاق بدی می‌افتد یا قرار است مورد تهدید یا آسیب قرار بگیرید. مثلاً آنچه که می‌تواند شما را بترساند به این شرح است:

- هنگامی که به امتحان ریاضی فردا فکر می‌کنید.
- باخبر می‌شوید که قرار است توفان بیاید.
- مورد گردن‌کلفتی قرار گرفته‌اید.



رضا هاشمی

خشم

خشم می‌تواند آتشین و ناگهانی باشد. لحظه‌ای به وجود می‌آید و لحظه بعد تمام می‌شود. البته ممکن است به آرامی شروع شود و شکل بگیرد و برای مدتی ادامه داشته باشد. شاید شما نسبت به شخصی خاص یا موضوعی خاص احساس خشم کنید. یا احساس کنید نسبت به همه چیز و همه کس خشمگین هستید. بعضی‌ها خشم را با احساس قدرت اشتباه می‌گیرند. فکر می‌کنند خشمگین بودن آن‌ها را قوی‌تر می‌کند. به یاد داشته باشید که قدرت شخصی از اعتماد و امنیت درونی سرچشمه می‌گیرد. زمان‌هایی که ممکن است احساس خشم کنید، می‌تواند مواردی از این دست باشند:

- خواهر یا برادرتان بدون اجازه دفتر خاطراتتان را خوانده است.
- نمی‌توانید نظرتان را به دیگری بقبولانید.
- معلمان می‌گویند تقلب کرده‌اید، درحالی‌که نکرده‌اید.
- دوستان زیر قولش زده است.
- والدینتان شما را تنبیه کرده‌اند، چون از قانون خانواده سرپیچی کرده‌اید.

تحقیر

وقتی تحقیر می‌شوید، به‌طور ژرف و علنی خجالت می‌کشید. احساس می‌کنید از کسی یا چیزی شکست خورده‌اید. مطمئن نیستید که بتوانید دوباره چهره‌تان را به کسی نشان بدهید. برخی از زمان‌هایی که احساس می‌کنید تحقیر شده‌اید عبارت‌اند از:

- در شب افتتاح نمایش مدرسه، منتان را فراموش می‌کنید.
- کسی که به او اعتماد کرده‌اید، اسرارشان را به دیگران می‌گوید.
- دیگران شما را در برابر دوستانتان سرزنش می‌کنند.
- بچه‌ها به شما لقب زشتی می‌دهند و همه شما را به آن نام می‌نامند.

شرمساری

وقتی خجالت می‌کشید، احساس می‌کنید افشا شده‌اید. می‌خواهید فرار کنید و جایی مخفی شوید. مثلاً احساس می‌کنید به ناگاه همه فهمیده‌اند که شما آدم خوبی نیستید. یا در درونتان مورد غلطی وجود دارد که هر کسی می‌تواند آن را مشاهده کند. نمونه‌هایی از زمان‌هایی که ممکن است احساس شرمساری کنید عبارت‌اند از:

- از کسی تقاضای کمک می‌کنید و او می‌گوید: «برو کنار، مزاحم من نشو!»
- قرار است در کلاس سخنرانی کنید و به ناگاه همه مطلب را از یاد می‌برید.
- می‌خواهید به کسی که او را نمی‌شناسید نزدیک شوید و زبانتان بند می‌آید.
- سکندری می‌خورید، به زمین می‌افتید و تمام کسانی که دوروبرتان هستند، می‌خندند.

چندش

لغت مسخره‌ای است که شاید پیش‌تر هرگز آن را به کار نبرده باشید. (بسیاری از مردم هم معنی آن را نمی‌دانند و حتی در فرهنگ لغت چنین لغتی نیست. پس شما تنها نیستید.) مثلاً احساس چندش زمانی به شما دست می‌دهد که به ناگاه بوی بدی به دماغتان بخورد و فوری خود را کنار بکشید. به معنای واکنش طبیعی ما نسبت به بوی بد است. ابتدا لب بالایی‌تان جمع می‌شود و سپس تمامی چهره به عقب کشیده می‌شود. بعد سرتان برمی‌گردد تا از بوی بد دور شود و دماغتان چین می‌خورد. شاید هم به صدای بلند بگویید: «آه!»، «چه بدبو!» یا: «آخ، حالم به هم خورد!» جلوی آینه بروید، صورت خود را جمع کنید و دماغتان را چین بدهید. آن وقت توجه کنید چه زمانی چنین حالتی به خود می‌گیرید. چون این حالت به وضوح روی چهره‌تان نمایان می‌شود و مردم می‌فهمند چه احساسی دارید. نمونه‌هایی از زمان‌هایی که چنین احساسی دارید، عبارت‌اند از:

- در یخچال را باز می‌کنید تا چیزی بخورید و بوی گندیدگی حس می‌کنید.
- به برادر یا خواهر کوچک‌تان نزدیک می‌شوید و می‌فهمید باید پوشکش عوض شود.
- در حال تماشای فیلم هستید و هنرپیشه داخل انبوهی زباله می‌افتد.

نفرت

وقتی از کسی نفرت دارید، به سختی می‌توانید تحملش کنید. احساس می‌کنید آن شخص حالتان را به هم می‌زند و می‌خواهید از شرش خلاص شوید. امکان دارد از خودتان هم احساس نفرت کنید. برخی از زمان‌هایی که احساس نفرت می‌کنید، عبارت‌اند از:

- زمانی که می‌فهمید دوستی به شما دروغ گفته است.
- از کسی خوشتان نمی‌آید و نمی‌خواهید طرفش بروید.
- کاری می‌کنید یا حرفی می‌زنید که آرزو می‌کنید ای کاش نمی‌کردید و نمی‌گفتید و نمی‌توانید آن را پس بگیرید.
- فکر می‌کردید که حالت‌های شگفت‌زدگی و میخکوب شدن مانند هم هستند؟ یا ترسیدن و وحشت کردن یکی هستند؟ حال می‌فهمید که متفاوت‌اند و اسامی خاص خودشان را دارند.
- وقتی زبان احساس‌ها را بشناسید، خودتان را بهتر خواهید شناخت. گاهی وقت‌ها جدا کردن احساس‌ها سخت است. به این دلیل که در یک زمان بیش از یک احساس را تجربه می‌کنید. یا می‌توانید ردیفی از احساس‌های متفاوت را داشته باشید که به سرعت می‌آیند و با یکدیگر مخلوط می‌شوند. ممکن است اول احساس کنید میخکوب شده‌اید و فوراً خشمگین شوید. مانند زمانی که کسی مقابل شما می‌جهد و شما را می‌ترساند. آن لحظه دلتان می‌خواهد مشتی نثار او کنید.
- شاید زمانی که کسی حرف گستاخانه‌ای به شما بگوید، بخندید و فوری احساس کنید تحقیر شده‌اید. برای مثال درون جعبه اسباب‌بازی‌های قدیمی، اسباب‌بازی چگی‌تان را پیدا می‌کنید و شروع می‌کنید به بازی. ناگهان خواهر بزرگ‌ترتان وارد می‌شود و می‌گوید: «بچه کوچولو داره خونه می‌سازه، چقدر ملوس!»
- شاید از حالت تعجب به احساس لذت بروید؛ مانند زمانی که والدینتان مهمانی تولد غیرمنتظره‌ای برایتان ترتیب می‌دهند و یا هدیه‌ای برایتان می‌خرند که فکرش را هم نمی‌کردید.
- شاید از احساس خجالت به حالت غضب بروید. شرمساری و غضب خیلی به هم نزدیک‌اند. در واقع غضب پوشش شرمساری است برای اینکه زیاد خودش را نشان ندهد.

صعود چهل ساله

متحدہ آمریکا وابستہ شہوند.

این موضوع یعنی دشمنان جمهوری اسلامی، استقلال جمهوری اسلامی را هدف قرار داده‌اند و می‌خواهند از جمهوری اسلامی ایران، شهروندی مطیع در دهکده جهانی بسازند و ایران اسلامی را در هاضمه استکبار جهانی دچار استحاله کنند و از بین ببرند. برای مقابله با این چالش فکری، ضروری است که صرفاً با استفاده از منابع آماری پذیرفته‌شده نزد جامعه بین‌الملل، کارنامه چهل ساله انقلاب اسلامی را با کارنامه رژیم گذشته و کارنامه کشورهای دیگر دنیا، به‌ویژه کشورهای به‌ظاهر توسعه‌یافته مقایسه کنیم تا نادرستی تصویری که رسانه‌های بین‌المللی در جنگ روانی علیه انقلاب اسلامی ایران ساخته و پرداخته‌اند، بیش‌ازپیش آشکار شود.

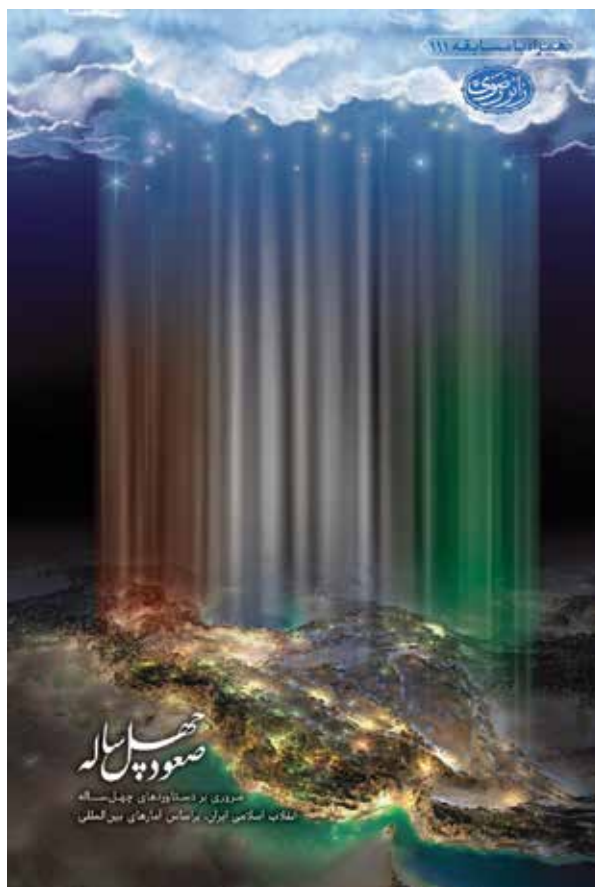
«قرآن کریم» نیز در بحث با اهل کتاب، به کتاب‌های تحریف‌شده آنان استناد و حقانیت پیامبر اکرم(ص) را ثابت کرده است. این بدان معنا نیست که قرآن همه مطالب این کتاب‌های تحریف‌شده را قبول داشته است و آن‌ها را تماماً صحیح می‌داند. بر همین مبنا، رجوع به شاخص‌های بین‌المللی در ارزیابی پیشرفت جمهوری اسلامی، به هیچ عنوان تأییدکننده شاخص‌های توسعه جهانی برای ارزیابی میزان توسعه‌یافتگی کشورها نیست. توجه به این شاخص‌ها و استفاده از آن‌ها صرفاً به علت مقبولیتشان در افکار عمومی جامعه جهانی است.

«شاخص‌های توسعه جهانی» کشورهای دنیا را صرفاً بر پایه مفاهیم اقتصادی ارزیابی می‌کنند و محور توسعه‌یافتگی کشورها را افزایش «تولید ناخالص داخلی» و افزایش «درآمد ناخالص ملی» قرار می‌دهند. یعنی اگر بخش‌های گوناگون کشور، اعم از آموزش، فرهنگ، سیاست خارجی، سیاست داخلی،

ایران در جهان و افکار عمومی بوده است. هدف دشمن از این برنامه، ایجاد تصویری سیاه، تاریک و ناامیدکننده از وضعیت جمهوری اسلامی و در مقابل، ساختن تصویری سفید، روشن و آرمانی از وضعیت کشورهای توسعه‌یافته، به خصوص ایالات متحده آمریکا است تا در نتیجه این تصویرسازی، مردم برای خروج از وضعیت نابسامان خود، به سمت توسعه‌یافتگی به سبک کشورهای غربی حرکت کنند و به دلیل نبود ثروت و فناوری لازم برای توسعه‌یافتگی، مجبور شوند به یکی از مراکز قدرت و ثروت، به‌ویژه ایالات

«مهم‌ترین کاری که دشمن می‌خواهد بکند، تصویرسازی غلط از وضع کشور است؛ نه فقط برای اغوای افکار عمومی دنیا، بلکه حتی برای اغوای افکار عمومی داخل خود کشور! ... با تصویرسازی غلط سعی می‌کنند افکار ملت ایران را منحرف کنند: هم تصویر غلط درباره ایران، هم تصویر غلط درباره خودشان، هم تصویر غلط درباره اوضاع منطقه.»

بنا بر بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت امام خامنه‌ای(حفظه‌الله)، در ماه‌های اخیر، مهم‌ترین و اصلی‌ترین برنامه دشمن، تصویرسازی غلط از وضعیت



کتاب صعود چهل ساله: سیدمحمدحسین راجی، سیدمحمدرضا خاتمی، انتشارات آستان قدس رضوی، سال نشر: ۱۳۹۹.

قدرت نظامی و سایر حوزه‌ها، در خدمت افزایش تولید ناخالص ملی قرار بگیرند، آن کشور در مسیر توسعه‌یافتگی قرار گرفته است. «شاخص توسعه انسانی» نیز که توسط سازمان ملل برای ارزیابی رفاه جوامع در نظر گرفته می‌شود، فقط سرانه درآمد ناخالص ملی، بدون توجه به نحوه توزیع آن و تعداد سال‌های تحصیلی و امید به زندگی را تعیین‌کننده رفاه افراد تلقی می‌کند.

بدیهی است تنظیم روابط گوناگون فرهنگی، سیاسی و امنیتی کشور به محوریت اقتصاد و توجه‌نکردن به مسائل مهمی همچون عدالت، خانواده، اخلاق و معنویت در ارزیابی رفاه جوامع، به هیچ عنوان با آرمان‌های انقلاب اسلامی تطابق ندارد و تاکنون نیز همین محاسبه‌های غلط، بلایا و خسارات جبران‌ناپذیری را در جوامع غربی به بار آورده است. افزایش روزافزون فاصله طبقاتی، از بین رفتن نهاد خانواده و رشد فزاینده آمار طلاق، گسترش درخور توجه ارتکاب جرائم، افزایش بی‌حدوحصر فحشا،

فساد و آزار جنسی زنان، افزایش جمعیت زیر خط فقر، گسترش بی‌خانمانی و بسیاری از معضلات دیگر، نتیجه دستگاه محاسباتی غلط و سودجویانه سرمایه‌داری در کشورهای توسعه‌یافته است. توسعه منهای عدالت و معنویت، به هیچ عنوان، پیشرفت مطلوب جمهوری اسلامی ایران نیست. اما در مقابل، جمهوری اسلامی با آرمان‌های الهی و انسانی، نه فقط در پی رفع فاصله طبقاتی و گسترش رفاه برای مردم است، بلکه به دنبال احیای کرامت ذاتی انسان‌هاست.

در کتاب «صعود چهل‌ساله»، از انتشارات آستان قدس رضوی که ثمره تلاش نزدیک به ۷۰ نفر از نخبگان حوزوی و دانشگاهی، و حاصل بیش از ۱۷ هزار ساعت مطالعه است، سید محمدحسین راجی و سید محمدرضا خاتمی تلاش کرده‌اند میزان دستیابی جمهوری اسلامی ایران را به آرمان‌هایی از قبیل عدالت، استقلال، معنویت، آزادی، کرامت زن، مردم‌سالاری دینی، گسترش رفاه عمومی و ... با استفاده از نزدیک‌ترین

و متناسب‌ترین شاخصه‌های بین‌المللی به آرمان‌های انقلاب اسلامی، بررسی کنند.

ارجاعات این کتاب به معتبرترین منابع بین‌المللی، نظیر داده‌های اطلاعاتی سازمان ملل، بانک جهانی، سازمان غذا و کشاورزی، سازمان جهانی سلامت، دفتر برنامه توسعه ملل متحد و دیگر مراجع آماری جهانی مستند شده است. ذکر این نکته لازم است که بیان دستاوردهای انقلاب، بدین معنا نیست که جمهوری اسلامی در این چهل سال خالی از اشکال بوده است. بلکه نشان می‌دهد که کشور ما در مسیر پیشرفت قرار داشته و به آرمان‌های خود نزدیک‌تر شده است؛ هرچند که در برهه‌هایی از زمان سرعت حرکتش کند شده که در فصل آخر کتاب، به‌اختصار به دلایل آن نیز اشاره شده است.



برای اطلاعات بیشتر اسکن کنید

جام جهانی

عبدالله مقدمی



سام سلماسی



ناگهان لرزه‌ای افتاد به اندام همهٔ ساختمان‌ها و کف و جیغ و هورا رفت هوا، از همه جا مرد و زن و پیر و جوان جیغ‌زنان، سوت‌کشان این‌سو آن‌سوی پریدند و جهیدند به بالا و به یک ثانیه انگار زمین گشت سبک! تلویزیون همه‌اش توپ و گل و صحنهٔ آهستهٔ گل بود و صدای همه از خانه‌شان خوب می‌آمد. یاد آن روز به خیر و خوشی از مدرسه دیدیم خفن بازی فوتبال و شدیم آخرسر با همه هم‌مدرسه‌ای‌ها خوش و خوش‌حال، در آن سال که بی‌بال پریدیم و رسیدیم به شادی، دانش‌آموز جماعت همگی غرق مسرت به چه علت؟ تیم ملی شده در بازی حساس برنده، کل ایران شده آن ثانیه‌ها غرقهٔ خنده. نیشمان باز شده تا به بناگوش و همه سرخوش و مدهوش از این حرکت ملی که خدایا تو چه خوبی و چه محبوب قلبی که به ما داده‌ای امروز چنین هدیهٔ در خور و از این بیش چه خواهیم؟ تشکر! آری آن روز همهٔ مدرسه‌ها بود مزین به گل خنده و شادی که تمامی‌اش ز یک توپ بادی، بشد ایجاد و زمانی همه با شوخی و لبخند نشستند به صحبت، و محبت که ز چشمان دبیران و مدیران و صغیران و کبیران، تو بگو ناظم و مستخدم و آقای مشاور شده لبریز، و پسر جان و گلم بود که می‌ریخت ز لب‌ها ... حال از آن سال که خوش‌حال درآورد جماعت همگی بال گذشته است. گرد آن شور نشسته است ولی در دل من روزن آن خاطرهٔ خوب نیفتد ز درخشش. دارم امید به اینکه برسد باز زمانی که تمامی وطن با دو سه گل غرق شود در هیجان، پیر و جوان خنده‌زنان باز بگویند و بخندند که قطر منتظر ماست.

از دفترچه خاطرات يك ربات

علی زراندوز

پرسیدم: «این دل آدم‌ها چقدر عجیب بوده ... یعنی هم‌زمان هم می‌تونسته تنگ بشه هم شاد؟!»

پدربزرگ گفت: «من هم همین فکر رو می‌کنم ... تازه من در بعضی نسخه‌های باقی‌مانده خوندم که دل آدم‌ها بعضی وقتا می‌سوخته، برخی اوقات دلشون به جایی بسته می‌شده و گاهی هم می‌شکسته!»

پرسیدم: «با چی بسته می‌شده؟ با طناب یا سیم یا کابل؟ راستی وقتی دلشون می‌شکسته، با چی اون رو می‌چسبوندن؟»

پدربزرگ گفت: «نمی‌دانم باباجان ... دل آدم‌ها عجیب‌تر از اونه که بتونیم با چند سال مطالعه کردن درباره‌اش اطلاعات کاملی کسب کنیم؛ به‌خصوص وقتی این شعر رو توی یکی از منابع موجود درباره‌ انسان‌ها خوندم:

هرگز وجود حاضر غایب شنیده‌ای/ من در میان جمع و دلم جای دیگرست»

من با خوش‌حالی گفتم: «فهمیدم بابابزرگ!... این آدم‌ها نبودن که دل داشتن، دل‌ها بودن که آدم داشتن!»

پدربزرگ کمی به هاردش فشار آورد و سرانجام گفت: «من که نفهمیدم چی گفتی ... مگه اینکه شما جوونا از کار این آدم‌های عجیب منقرض شده سر در بیارید!»

امروز بابابزرگ همین‌طوری خیره شده بود به من. از او پرسیدم: «چی شده بابابزرگ؟ جایی از بدنم اتصالی کرده؟»

بابابزرگ گفت: «نه ... فقط داشتم فکر می‌کردم اگه به روز هارد من بسوزه و دیگه برنامه‌ام کار نکنه، تو چی کار می‌کنی؟»

کمی فکر کردم و گفتم: «خب فکر کنم بابا مثل دفعه پیش که پدربزرگ قبلی‌مون از کار افتاد، می‌ره به پدربزرگ دیگه می‌خره و می‌یاره خونه.»

پدربزرگ پرسید: «دل تو برای من تنگ نمی‌شه؟»

با تعجب پرسیدم: «چی؟ دل تنگی دیگه چیه پدربزرگ؟»

پدربزرگ ساعت‌ها برابم توضیح داد که انسان‌ها حسی داشتند به نام دل‌تنگی، چون مثل ما ربات‌ها همیشه پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ نداشتند و وقتی یکی از این افراد در دنیای آدم‌ها ویندوزش بالا نمی‌آمد، برای همیشه از پیش خانواده می‌رفت. بعد آن‌هایی که باقی‌مانده بودند، برای آن کسی که دیگر نبود، دل‌تنگ می‌شدند و اشک می‌ریختند. پرسیدم: «اشک چیه؟»

پدربزرگ دستش را با آب لیوان کمی خیس کرد و روی صفحه نمایشگرش کشید و گفت: «فکر کنم چیزی بود شبیه این ... یعنی چشم‌های آدم‌ها خیس می‌شد.»

گفتم: «این‌طوری که ممکن بوده مدارهاشون در اثر خیس شدن اتصالی کنه!»

برای اولین بار آن روز پدربزرگ حسابی خندید و رفت.

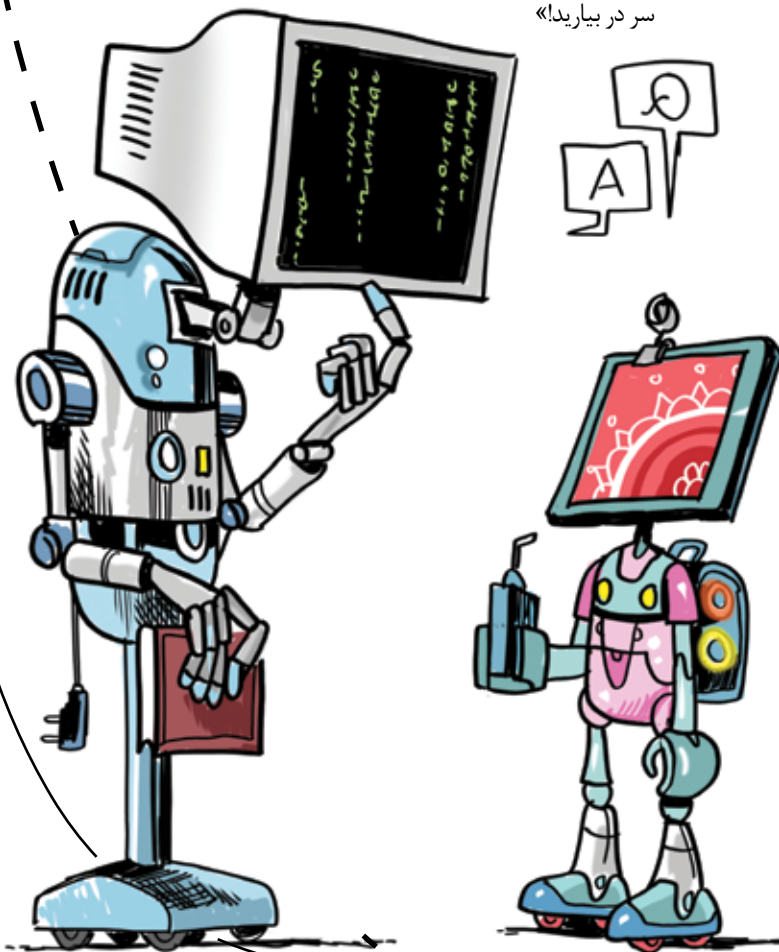
سر کلاس بودیم که آقا معلم ناگهان دست از درس دادن کشید و از من پرسید: «تو امروز طوریت شده؟ چرا همه‌اش مانیتورت به من خیره است؟»

گفتم: «آقا اجازه ... ما تازه امروز فهمیدیم که اگه روزی هارد شما بسوزه یا برنامه‌تون بالا نیاد، خیلی دلمون براتون تنگ می‌شه و حتی ممکنه، با وجود اینکه احتمال داره مدارهامون اتصالی کنن، باز هم براتون اشک بریزیم!»

بچه‌های کلاس زدن زیر خنده. آقا معلم هم مرا فرستاد دفتر مدرسه تا بروم خانه، چون به نظرش یا هاردم ویروسی شده بود یا نیاز به «به‌روزرسانی» داشتم!

پدربزرگ که به وسیله مطالعه مخفیانه آثار به‌جامانده از انسان‌ها که میلیون‌ها سال قبل کره زمین زندگی می‌کردند و سرانجام نسلشان به خاطر جنگ‌های بزرگی که انجام دادند منقرض شد، درباره رفتار آن‌ها اطلاعات زیادی دارد، باز هم چیز عجیبی درباره آدم‌ها یادم داد. کلمه‌ای که بابابزرگ گفته بود را تکرار کردم و پرسیدم: «شوخی؟ شوخی یعنی چی پدربزرگ؟»

پدربزرگ در حالی که بدجوری صفحه نمایشگرش حالت متفکرانه داشت، گفت: «دقیقا نمی‌دانم... ولی فکر کنم آدم‌ها بعضی وقت‌ها به هم چیزهایی می‌گفتند که باعث می‌شد دلشان شاد شود و بخندند.»



تفریحات داغ در فصل سرد

سنا شایان

سام سلماسی

چند روز پیش یکی از بچه‌های کلاس درباره امکانات یکی از مجتمع‌های بزرگ حرف می‌زد. او به همراه پدر و خواهرش برای اسکی روی برف رفته بودند و ساعتی را بدون فکر درس و مشق روی برف‌ها لیز خورده بودند.

آخرین تصویر من از لیز خوردن مربوط به پارسال است که با بابا، همراه با ماسک و افشانه (اسپری) ضد عفونی‌کننده از ترس «کرونا»، رفته بودیم خرید. وسایلی که باید می‌خریدیم زیاد بود، زیرا که ما مسئول تمام پیرزن‌ها و پیرمردهای تنهای محله هستیم. خلاصه اینکه من وسایلی را که در بسته‌بندی‌های شیشه‌ای بود، ریخته بودم توی یک نایلون و برداشته بودم و به سمت خودرو می‌رفتم که نمی‌دانم چه شد، پایم لیز خورد و بعد می‌توانید تصورش را بکنید؟ بله.

دقیقاً حس سالاد و آش و ماکارونی و ... این چیزها را داشتم. زیرا افتادم زمین و هر چه سس و کشک و رب گوجه‌فرنگی بود، افتاد و شیشه‌هایش شکست و ریخت روی سروکله من.

در آن اوضاع سوگناک پدرم به پیرزن و پیرمردهای محله فکر می‌کرد و پول‌هایشان که من هدر داده بودم. به جای اینکه مرا از زمین بلند کند، با خونسردی به طرف خودرو رفت و بعد برگشت تا ببیند که چه چیزهایی را باید دوباره بخرد و به من هم گفت خودت تنها برگرد به خانه، زیرا که صندلی‌های خودرو را کثیف می‌کنی. بعد هم پول تمام چیزهایی را که شکسته‌ام، از پول توجیبی‌ام کم کرد. آن روز با چهره جذابی یک ساعت در خیابان قدم زدم و مایه شادمانی رهگذران شدم. از فردا اما تمهید جدیدی اندیشیدم که حداقل پول توجیبی‌ام سوخت نشود. به مادر و پدرم گفتم من هم در کار خیرشان شریک

می‌شوم، به شرط دریافت پول توجیبی همیشگی‌ام. از آن روز یکی از تفریحات من خرید در برنامه‌های کاربردی (اپلیکیشن‌ها)، گرفتن خودرو، پیدا کردن خدمات و ... شد. مثلاً چند دست دندان مصنوعی سفارش دادم، چند تا دستگاه فشار و قند خون، حتی لباس عروسی و چهار دختر همسایه و ... دیگر به درس و مشق می‌رسیدم. به همین سبب پدرم تمرین‌هایم را حل می‌کرد و همچنین مادرم نظارت می‌کرد. گاهی هم بر سر راه حل مسئله‌ها با هم دعوا می‌کردند.

راستی قرار بود درباره تفریحات زمستانی خودم و خانواده‌ام حرف بزنم. بله ما هم به آن مرکز بزرگی که اسکی روی برف دارد مراجعه می‌کنیم، ولی برای خرید. از کنار آن سالن هم رد می‌شویم. ولی این کارها برای ما نیست، برای کسانی است که وقت زیادی دارند.

وقتی از خرید فارغ شدیم، تلفنم زنگ زد. همسایه دو کوچه آن طرف‌تر بود. می‌گفت: «پسرم می‌بای برف رو از روی درختا و سقف ما بتکانی؟» مگر می‌شد بگویی نه؟ هیچی دیگه، این تفریح من و برف در این زمستان بسیار لذت‌بخش بود و عضله‌هایم را با پارو تقویت کردم. راستی پدر و مادر هم عاشق این شدند که برای خودشان چایی یا قهوه بریزند و بنشینند به مسائل و درس‌های من رسیدگی کنند. از من می‌شنوید زمستان را از دست ندهید، لیز خوردن خیلی خوب است؛ مخصوصاً اگر دستانان پر از خریده‌های شکستنی باشد.



آرزوی معلمی

شروین سلیمانی

آرزو دارم شوم یک روز استاد شما
کدخدای روستای تنبل آباد شما!

صبح تا شب امتحان و آزمون بگیرم در کلاس
از شروع مهر، تا پایان خرداد شما!

هفت‌خوان درس من صعب‌العبور است و خطیر
آن وسط رستم رسد شاید به فریاد شما!

درس را از بر کنید از دم، که روز امتحان
هیچ ترفندی نمی‌آید به امداد شما!

شیطنت‌های شما بر من ندارد هیچ اثر
نیستم بیدی که لرزم با دو تا باد شما

با همین شیوه شما دکتر مهندس می‌شوید
این چنین هرگز نخواهم رفت از یاد شما!

حیف که فعلاً خودم هم دانش‌آموزم، همین!
درمی‌آوردم و گرنه ناله و داد شما!

ایرانگردی با کنکور

معصومه پاکروان



چنان این پیشنهاد به دلم نشست و با خودم فکر کردم که چه درس خواندنی بشود این درس خواندن ... چه کبابهایی در مسیر دانشگاه بزنم و چه شناهایی در دریاها علم و دانش بکنم و چه درسی در هوای آزاد جنگل بخوانم که با کوبیده شدن یک سیب به کلهام از جا پریدم. البته نه مثل سیب نیوتن که از درخت افتاده بود که خان بابا این سیب را سمتم پرتاب کرد و داد زد: «تو اصلاً درس بخوان نیستی ... تو می خواهی کنکور بدهی بروی دانشگاه یا می خواهی بروی حافظیه و سعیدیه فال بگیری و سی و سه پل و جوج و جنگل و سیاحت ... تو درس بخوان باشی، می روی قلّه قاف ... می روی زیر پونس نقشه ... صبح تا شب نشستی روبه روی ما می گویی این دانشگاه یا آن دانشگاه؟ کنکوری هم کنکوری های قدیم ...» تا آمدم دفاع کنم، خان دایی که پیشنهاد شمال را داده بود گفت: «معلوم نیست می خواهد درس بخواند یا برود دریا شنا کند! می شمال شمال می کند! ... شمال ... شمال ...»

قبول شوم و کجا نقل مکان کنم. اینکه کدام دانشگاه بروم، هم روی نوع تست زدن، هم روی ساعت درس خواندن و هم روی میزان تکرار درس هایم تأثیر داشت. چون اگر قرار بود نزدیک خانه قبول شوم، پس باید از ۲۴ ساعت شبانه روز ۲۳ ساعت و نیم تست بزنم و آن نیم ساعت را هم توصیه های خان بابا را در مورد رفت و آمد و قوانین رفتن به دانشگاه نزدیک خانه گوش کنم.

خلاصه کتاب تست را که وا می کردم، صدای همه اهالی را می شنیدم که باید کدام دانشگاه قبول شوم. با خودم فکر می کردم اگر قرار باشد مثلاً شیراز قبول شوم، باید چندتا تست بیشتر از اصفهان بزنم و کلاً محاسبات مرا در مورد قبولی و تست زدن به هم ریخته بودند.

تا اینکه خان دایی از راه رسید و چون افسردگی قبل از کنکور بنده را دید، پیشنهاد داد که بهتر است شمال قبول شوم که هم درس بخوانم هم تفریح داشته باشم. خودشان هم آخر هفته ها می آیند جوج می زنند.

قرار است بعد از مرحله سخت شرکت کردن در کنکور و حضور نیم ساعت قبل از بسته شدن درهای آزمون و خوردن کیک و ساندیس و سه ساعت نشستن روی صندلی، بالاخره جایی قبول شوی و بروی درس بخوانی. اما اینکه کجا قبول می شوی، مثل هندوانه سر بسته است. این را هم من می دانم و هم آن هایی که برای کنکور تب کردند.

اما خان بابا پایش را کرده بود در یک کفش که باید دانشگاهی نزدیک خانه قبول بشوی. نمی دانست که دیگر بعد از تحویل دادن برگه دست من بیچاره نیست که کجا قبول شوم ... مامان خانم هم در حالی که داشت فال حافظ می گرفت، اصرار داشت که بهتر است من شیراز قبول شوم. آن وقت همسایه بالایی ما هم که یک تعدادی فامیل توی شیراز دارد و همیشه تعارف می زند که برویم شیراز منزل اقوامشان، دلمان را گرم کرد که فامیل های شیرازی اش هوای ما را خواهند داشت و تازه فالوده شیرازی های شیراز هم حرف ندارد.

اما خان بابا عصبانی می شد که اگر قرار است راه دور بروی، چرا بروی شیراز؟ چرا اصفهان نروی؟! چون دوران سربازی اش را اصفهان گذرانده بود و کوچه پس کوچه های اصفهان را بهتر از شهر خودمان می شناخت.

این وسط خاله خانم که در اراک درس خوانده بود، اصرار داشت که از دانشگاه اراک خاطره های خوب دارد و استادهايش را هم می شناسد. پس بهتر است من اراک قبول شوم ...

اما زن دایی می گفت خانوادش در قشم هستند و اگر من قشم قبول شوم، می توانم با هر رفت و آمدم خبری از خانواده او هم ببرم و بیاورم. تازه اجناسی را هم از قشم می آورم. هم کار می کنم هم درس می خوانم ...

بنده هم هر وقت در فکر فرو می رفتم، با یک تلنگر خان بابا به خودم می آمدم که: «همین که گفتم: دانشگاه نزدیک خانه قبول می شوی، جوری که هر ساعتی کلاست تمام شد، نیم ساعت دیگر به احتساب ترافیک در خانه باشی ...»

من هم به کتاب تستی نگاه می کردم که سرنوشت مرا معلوم می کرد که قرار است کجا



عنصر کمیاب

همکلاسم بهتر از حلواستی
عینهو یک نخل پر خرماستی

بس که شیرین است دل را می‌زند
از همین رو قند ما بالاستی

کو از او حتی کمی بامزه‌تر
حرف‌هایش بهترین جوک‌هاستی

کارگاه لاف و خالی‌بندی‌اش
همچنان فعال و پا برجاستی

گوش مفتی را ببیند، می‌دود
تا بگوید آنچه شاخ‌افزاستی

فکر کردی همکلاسم بیخودی
فیس و پز در چهره‌اش پیداستی

خان‌عمویش در عطارد ساکن است
صاحب چندین فضاپیماستی

عمه‌اش دارای شهری در هلند
جنب خوش ساحل‌ترین دریاستی

تازگی‌ها بد توهم می‌زند
بیشتر در خواب و در رؤیاستی

از صدایش رفته «سی‌دی» پر کند
چون که در حمام، خوش آواستی

دیگران از دید او بی‌دانش‌اند
خود فقط از دید خود داناستی

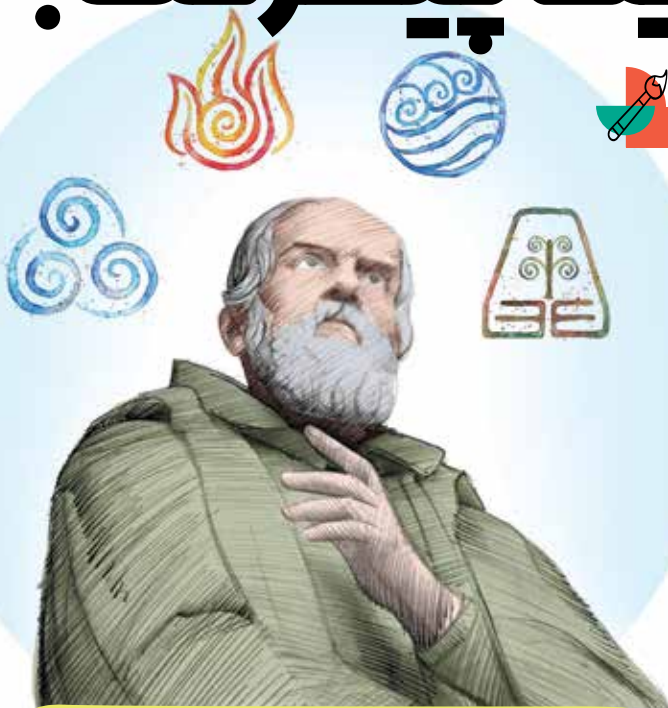
جبر، تک؛ تاریخ، دو؛ فیزیک، سه
دست‌خطش آفت املاستی

لانگ (long) را با «لنگ» قاطی می‌کند
بر که در جغرافی‌اش دلتاستی

همکلاسم طبق تحقیقات ما
عنصری کمیاب و بی‌همتاستی

مصطفی مشایخی

پشت پرده یک پیشرفت!



علی نورپور

زهرا زرگر

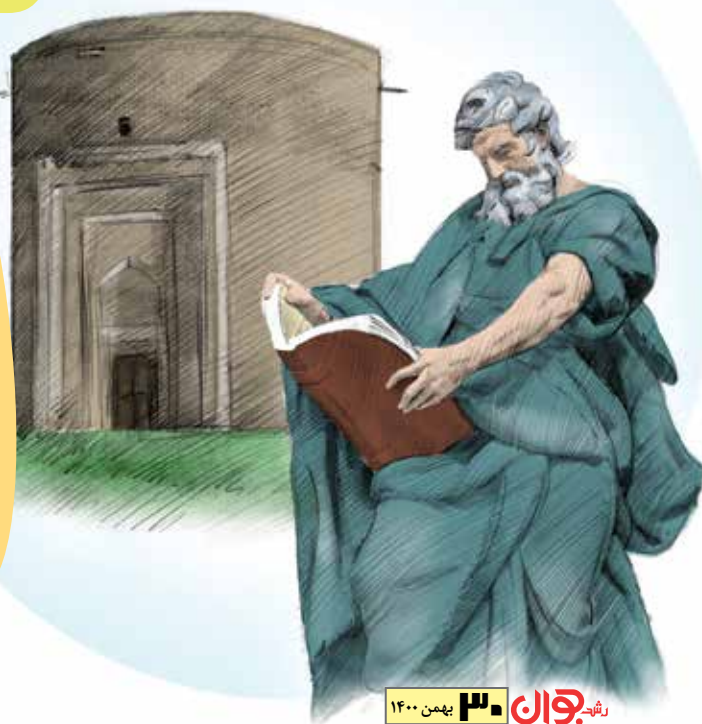
باستان‌شناسان می‌گویند: هزاران هزار سال است که انسان روی زمین زندگی می‌کند، اما تنها ۶۰۰-۵۰۰ سال است که علم و فناوری جدید بخشی از زندگی انسان شده است. حالا بیا ببینیم کمی با زمان بازی کنیم! کل بشر را یک انسان در نظر بگیریم، و فرض کنیم تمام مدتی که روی زمین زندگی کرده، برایش به اندازه ۴۰ سال گذشته است. آن وقت با یک حساب سرانگشتی می‌بینیم که از مدت آشنایی این آدم چهل ساله با علم، فقط یکی دو ماه می‌گذرد! اما در همین مدت کوتاه، زندگی‌اش، از این رو به آن رو شده است.

تا قبل از این، او سال‌های سال فکر می‌کرد زمین مرکز کل عالم است. خانه‌اش را با هیزم گرم می‌کرد و با اسب و شتر مسافرت می‌کرد. اما حالا ستاره‌های کهکشان‌های هزار سال نوری آن طرف‌تر را می‌شمارد، هسته اتم را می‌شکافد و کاوشگر به مریخ می‌فرستد و ... این همه تغییر فقط در دو ماه از زندگی یک آدم چهل‌ساله! و حالا این آدم چهل‌ساله می‌خواهد بداند چه چیزی در علم جدید هست که آن را تا این حد قدرتمند کرده است.

دانشمندان امروزی مدیون فیلسوفان یونان باستان، ریاضی‌دانان مصری و دانشمندان مسلمانی هستند که حقیقت‌های بسیاری درباره جهان طبیعی کشف کردند. اما از زمان «انقلاب علمی» در قرن هفدهم، نوار پیشرفت علمی بشر روی دور تند قرار گرفت! نظریه‌های جدید در شاخه‌های متفاوت علوم پشت سر هم ارائه شدند و دانش انسان با سرعتی باورنکردنی گسترش پیدا کرد. اما مگر در انقلاب علمی چه اتفاقی افتاده که باعث شده است علم جدید به این همه موفقیت دست پیدا کند؟

● یک سؤال و چند جواب

اگر از یک تاریخ‌دان بپرسیم: علت پیشرفت سریع و موفقیت علم جدید چیست؟ او اطلاعات متفاوتی درباره تحولات فرهنگ، اقتصاد و صنعت جوامعی که علم در آن‌ها رشد کرده است، به ما می‌دهد. تاریخ به ما می‌گوید: اگر آهنگری آن‌قدر پیشرفت نمی‌کرد که ابزاری ظریف مثل «اسطرلاب» (یکی از وسایل نجوم) ساخته شود، ابوریحان بیرونی نمی‌توانست شعاع زمین را محاسبه کند. یا اگر شیشه‌گری آن‌قدر پیشرفت نمی‌کرد که عدسی ساخته شود، گالیله نمی‌توانست با تلسکوپش کوه‌ها و دره‌های ماه را ببیند! گرچه این پاسخ‌ها درست هستند، اما فیلسوفان به دنبال جواب دیگری هستند. آن‌ها می‌خواهند بدانند دانشمندان جدید چگونه مشاهده و استدلال می‌کنند؟ چه ویژگی‌هایی در تفکر علمی آن‌ها باعث می‌شود، در رسیدن به نظریه‌های علمی مطمئن و موفق‌تر از دانشمندان قبلی باشند؟



● پارادوکس کلاغ

اما دیدگاه اثبات‌گرایان غیر از مشکل استقرار، مشکل دیگری هم داشت. فیلسوفی به نام گودمن می‌گفت: «این ایده که فرضیه‌های علمی با مشاهداتی که آن‌ها را تأیید می‌کنند، اثبات می‌شوند، ایده‌ی در درسی است.»

او برای نشان دادن درستی حرفش از فرضیه کلاغ استفاده می‌کرد. این فرضیه می‌گوید: «همه کلاغ‌ها سیاه هستند.» طبق دیدگاه اثبات‌گرایان، این فرضیه با گزاره‌های مشاهده‌هایی مثل «کلاغ توی حیاط ما سیاه است»، «کلاغ روی درخت مدرسه سیاه است» و ... تأیید می‌شود. یعنی با دیده شدن هر کلاغ سیاه، درستی این فرضیه تأیید می‌شود. اما ما می‌توانیم همین فرضیه را یک جور دیگر بنویسیم که دقیقاً همان معنا را بدهد: «هر چیزی که سیاه نیست، کلاغ نیست.»

گودمن می‌گفت این فرضیه دقیقاً همان فرضیه کلاغ است، با این فرق که گزاره‌های مشاهده‌های دیگری این یکی را تأیید می‌کنند؛ گزاره‌هایی مثل «کفش آبی من کلاغ نیست»، «برگ سبز درخت کلاغ نیست» و ... به این ترتیب، تقریباً هر مشاهده‌ای که ربطی به کلاغ ندارد، می‌تواند فرضیه کلاغ را تأیید کند! گودمن می‌گفت: «از این تضاد (پارادوکس) می‌فهمیم دیدگاه اثبات‌گرایان درباره تأیید شدن فرضیه‌ها با مشاهده، یک جایز ایراد دارد!»

درباره‌اش فکر کن:

نظریه‌های علمی مدام تغییر می‌کنند و خیلی وقت‌ها دانشمندان درباره موضوع‌های متفاوت با هم اختلاف عقیده دارند. با این حساب آیا می‌شود دیدگاه‌های علمی دانشمندان را همچنان قابل اطمینان دانست؟ یا ما برای شناخت جهان به چیز دیگری احتیاج داریم؟

نمی‌رود، به خاطر این است که دانشمندان از خودشان چیزی به علم اضافه نمی‌کنند. آن‌ها فقط طبیعت را با دقت مشاهده می‌کنند، یادداشت برمی‌دارند و چیزهایی را که دیده‌اند، جمع‌بندی می‌کنند تا به یک فرضیه برسند. هر مشاهده‌ای که با فرضیه جور دربیاید، آن را تأیید می‌کند و وقتی مشاهده‌های زیادی درستی یک فرضیه علمی را تأیید کنند، درستی یک نظریه «اثبات» می‌شود.

از نظر اثبات‌گرایان، دانشمندان با چنین استدلالی قوانین علمی را کشف می‌کنند:

فرضیه جمع‌بندی مشاهده

اسم این نوع استدلال «استدلال استقرایی» است که در آن ما از تعداد محدودی مشاهده یک نتیجه کلی می‌گیریم. مثلاً از دیدن تعدادی قوی سفید، نتیجه می‌گیریم تمام قوها سفید هستند. اما آیا از دیدن قوهای سفید - حتی اگر هزاران عدد باشند - می‌توانیم نتیجه بگیریم قوهایی که ندیده‌ایم هم سفید هستند؟ آیا امکان ندارد قوهایی به رنگ‌های دیگر وجود داشته باشند، اما ما آن‌ها را ندیده باشیم؟ مسلماً امکان دارد! با این حساب، اگر دانشمندان این‌طور که اثبات‌گرایان (پوزیتیویست‌ها) می‌گویند از روش استقرایی استفاده می‌کنند، نتیجه کارشان خیلی هم قابل اعتماد نیست!



دانشمندان در قرون وسطا به سبک ارسطو فکر می‌کردند. آن‌ها می‌خواستند بفهمند هر تغییری در عالم چه هدفی را دنبال می‌کند.

مثلاً: دانه بلوط «چرا» رشد می‌کند؟

و پاسخشان این بود: تا به هدفش یعنی «درخت شدن» برسد. اما دانشمندان دوره انقلاب علمی، مانند گالیله، می‌خواستند بدانند تغییرات در جهان «چگونه» اتفاق می‌افتند؟

آن‌ها با هدف دانه بلوط کاری نداشتند، بلکه می‌خواستند بدانند: چه اتفاقاتی درون دانه باعث می‌شوند جوانه بزند و قد بکشد؟

● ببین، یادداشت کن، نتیجه بگیر!

در قرن نوزدهم میلادی علم با سرعت برق و باد پیشرفت می‌کرد. پزشکی روز به روز بیماری‌های جدیدی را درمان می‌کرد و فیزیکدان‌ها با شور و حرارت چیزهای تازه‌ای درباره جهان اتم‌ها کشف می‌کردند. گروهی از فیلسوفان حسابی تحت تأثیر پیشرفت‌های علم بودند. آن‌ها فکر می‌کردند با پیدا کردن روش علم و استفاده از آن در تمام حوزه‌های زندگی، همه می‌توانند مثل دانشمندان دقیق و درست فکر کنند. برخی از این فیلسوفان که به نام «اثبات‌گرایان» (پوزیتیویست‌ها) معروف هستند، می‌گفتند: «اینکه مولای درز نظریه‌های علمی



فر در زمان



مهدی حاجیان

آیا می‌شود در زمان سفر کرد؟

زمان با تغییر و حرکت همراه و همزاد است و حرکت هم با به وجود آمدن و بعد، از میان رفتن. غنچه‌ای می‌شکفتد و عطر خود را به اطرافش هدیه می‌کند و بعد از مدتی پژمرده می‌شود و جای خود را به دیگری می‌دهد. زمان یعنی همین سیر شکفتن‌ها و بعد رفتن‌ها. اگر «از میان رفتن» در کار نبود، اتفاقات تازه نمی‌توانستند رخ دهند. زیرا جایی برای آن‌ها خالی نمی‌شود تا بتوانند بیایند. دنیا محدود است و اگر قبلی‌ها نمی‌خواستند بروند، هیچ‌وقت نوبت بعدی‌ها نمی‌شد.

اگر با این نگاه به تاریخ نظر کنیم، تاریخ دنیای گذشته است و آنچه اکنون اتفاق می‌افتد، لحظه‌ای بعد از نظر مادی، دیگر اثری از آن نیست (نه معنوی)؛ چه رسد به گذشته‌های دور. عالم ماده عالم دگرگونی و در حال شدن است و در چنین جریانی، نگه‌داشتن آنچه هست هم ممکن نیست، چه رسد به بازگرداندن گذشته‌ها. در نتیجه آیا سفر به تاریخ و ملاقات با گذشتگان داستان و افسانه‌ای بیش نیست؟

اما چه کنیم که برخی افراد از ملاقات با گذشتگان و حضور در حوادثی خبر داده‌اند که قرن‌ها قبل از آن‌ها رخ داده است. سخن از فیلم‌های تخیلی نیست. برخی عرفا و علما از مشاهده بزرگان گذشته و حضور و مشاهده حوادث و رخدادهایی خبر داده‌اند که قرن‌ها با آن‌ها فاصله زمانی داشته‌اند. اینان، هم انسان‌هایی راست‌گو هستند و هم احتمال دروغ‌گویی و هذیان‌گویی آن‌ها وجود ندارد. پس موضوع چیست؟

آیا می‌شود در زمان سفر کرد و به گذشته‌ای دور رفت؟ آیا جابه‌جایی زمانی ممکن است؟ خیلی اتفاق‌ها در گذشته‌ها رخ داده‌اند که ما اطلاع زیادی از آن‌ها نداریم و تنها خبری کوتاه و خلاصه از آن‌ها به ما رسیده است. حس کنجکاوی انسان همیشه به دنبال کشف ناگفته‌های تاریخ بوده است و دوست داریم بدانیم دقیقاً در گذشته چه رخ داده است. علم تاریخ البته مسیر منطقی و علمی کشف مجهولات و اتفاقات و رویدادهای گذشته است، اما تاریخ‌دانان هم با محدودیت‌های زیادی روبه‌رو هستند و خیلی وقت‌ها نمی‌توانند حس کنجکاوی ما را جواب دهند. اگر راهی بود که به گذشته‌ها برویم و خودمان شاهد اتفاقات سال‌ها و قرن‌های پیش باشیم، می‌توانستیم به سوالاتمان پاسخ بگوییم. همچنین اگر می‌توانستیم در گذشته‌ها حاضر شویم، با علم و آگاهی‌هایی که اکنون داریم، می‌توانستیم گذشته‌ها را اصلاح کنیم تا امروز با جهانی بسیار بهتر و عقلانی‌تری مواجه باشیم!

سفر به گذشته

فرض کنید دوربینی همراه من است که در هر لحظه از تمام حرکات و کارهایی که می‌کنم، فیلم تهیه می‌کند. در چنین حالتی برای یادآوری آنچه در سال گذشته رخ داده، کافی است به تصاویر گرفته‌شده مراجعه کنم. اگر در همه اتاق‌ها، راهرو و آشپزخانه نیز دوربین‌هایی کار گذاشته شده باشند، می‌توان از همه آنچه در سال گذشته در خانه ما اتفاق افتاده‌اند با مراجعه به تصاویر، مطلع شد.

اگر این مقیاس بزرگ‌تر شود و فرض کنیم در همه نقاط شهر چنین دوربین‌هایی قرار داده شده باشند و از همه جهت بدون فرو گذاشتن لحظه‌ای، فیلم تهیه کنند، از همه کارهایم و رفت‌وآمدهایم در شهر، در محل کار و ... تصویر خواهم داشت.

اگر باز مقیاس را بزرگ‌تر کنیم و فرض شود در همه نقاط و کره زمین چنین دوربین‌هایی باشند و باز بزرگ‌تر و اینکه در سراسر این جهان مادی، از ابتدای آفرینش از همه جهت و زوایا چنین فیلم‌هایی ضبط و نگهداری شوند، آن وقت چه؟! به تعبیر دیگر، اگر هر لحظه فیلمی گرفته شود از همه جهان تا کل عالم به همه ظرایفش در آن بگنجد! آن وقت کافی است، برای اطلاع از گذشته‌ها به بایگانی این فیلم‌ها مراجعه کنیم تا به بایگانی فیلم زمان حادثه مورد نظر برسیم و از آنچه در آن موقع رخ داده است، با همه ریزه‌کاری‌ها و جزئیات آن آگاه شویم.

اما آیا چنین دوربین‌هایی واقعاً وجود دارند؟

در نگاه دانشمندان اسلامی عالم وجود دارای مراتب مختلفی است. بالاترین مرتبه بعد از خداوند، «عالم عقول» نام دارد که شباهتی با عالم ماده که ما در آن هستیم ندارد. بین عالم عقول و عالم ماده، جهان میانه‌ای هست که «عالم مثال» نام گرفته است. عالم مثال معمولاً به عالم خواب تشبیه می‌شود که در آن، حوادث مختلف روزانه اتفاق می‌افتند؛ بدون اینکه ماده‌ای که جهان ما را تشکیل می‌دهد، در آن باشد. در خواب، شکل، اندازه و رنگ‌ها هستند؛ بدون حضور داشتن ماده.

در هر لحظه دائماً تصویری از کل جهان مادی در عالم ثبت می‌شود. این تصاویر دائماً مثل عکس‌های آلبوم‌های ما نیستند که فقط یک تصویر دوبعدی ساده باشند، بلکه صورت‌هایی چندبعدی‌اند که عالم ماده را از هر جهت نشان می‌دهند.

اگر کسی آنچنان در اوج معرفت معنوی باشد، که به عالم مثال راه یابد، می‌تواند همه حوادثی را که در گذشته رخ داده‌اند، عیناً مشاهده کند. البته وضوح این تفاسیر و نیز امکان رفتن به عقب به مقام معنوی عارف بستگی دارد و هر چه عارف رتبه بالاتری در مراتب عرفان و سلوک داشته باشد، تصاویر مثالی برایش واضح‌تر و حرکت به گذشته‌های دور ساده‌تر خواهد بود.

پس براساس مبانی اسلامی، می‌توان به گذشته سفر کرد اما یک نکته مهم نباید فراموش شود: نمی‌توان مثل فیلم‌های تخیلی که به گذشته سفر می‌کنند و با دخالت در اتفاقات دوره‌های پیشین، مسیر تاریخ را عوض می‌کنند، عمل کرد. چنین چیزی در نظر عرفا و حکمای اسلامی امکان ندارد. بر همین اساس عارف تنها حاضر و شاهد رخداد‌های گذشته خواهد بود.

عارف تنها می‌ایستد و نظاره‌گر حوادث تلخ و شیرینی است که در گذشته عالم ماده رخ داده و برای همیشه در عالم مثال ثبت شده‌اند؛ بدون اینکه قدرت تغییر آن‌ها را داشته باشد. کسی که تا آن مرحله و مرتبه صعود کرده است، می‌داند و می‌یابد که آنجا عرصه تحول و تغییر نیست.

اگر دوست دارید در زمان سفر کنید، باید به خودسازی مشغول شوید.

اگر به پیگیری این مبحث علاقه‌مندید، در شماره‌های بعدی مجله، مطالعه مقاله‌های ما را درباره بحث زمان از منظر فلسفی و فیزیکی از دست ندهید.

استارت‌آموزش رابزن!

محسوب نمی‌شوند. از سوی دیگر، استفاده از این عنوان برای کسب‌وکارها هیچ اعتباری به باور نمی‌آورد و در واقع، این تلاش و کوشش اعضای تیم است که می‌تواند باعث موفقیت آن‌ها شود. رقابت‌های ناسالمی که همراه با صداقت نیستند، به شکست و بی‌اعتمادی مشتریان می‌انجامد.

«وب‌گاه»ها (وبسایت‌ها) و کتاب‌های بسیاری به تعریف مفهوم استارت‌آپ و اصول و مبانی مربوط به آن پرداخته‌اند و تنها با یک جست‌وجوی اینترنتی ساده می‌توان به تعریف‌های گوناگونی در زمینه استارت‌آپ‌ها دست یافت. به‌طور کلی، استارت‌آپ به پروژه‌هایی گفته می‌شود که در جریان آن، یک ایده خام، به کمک تلاش و کوشش یک گروه، به تولید یک محصول می‌انجامد و زمینه برای فروش آن محصول فراهم می‌شود. این گونه فعالیت‌ها برای پیشرفت جوامع بسیار حائز اهمیت هستند.

استارت‌آپ از یک ایده شروع می‌شود. این ایده ممکن است خلاقانه و جدید باشد یا برگرفته از یک کسب‌وکار خارجی یا داخلی. برای مثال، قرار نیست که یک کسب‌وکار جدید همیشه بر مبنای یک اختراع جان بگیرد. شاید یک فرد خلاق بتواند با تغییر کوچکی در یک فلاسک چای، توجه مشتریان را به آن جلب کند و آن را به‌عنوان محصول بفروشد. پس همیشه قرار نیست ایده یک استارت‌آپ پیچیده و سنگین باشد یا هزینه زیادی برای سرمایه‌گذاری لازم داشته باشد. در نظام‌های آموزشی نیز همین تغییرات کوچک می‌توانند به اتفاقات ویژه در گسترش و پیشرفت استارت‌آپ‌ها منجر شوند. لذا این خلاقیت و کار تیمی است که به پیشرفت استارت‌آپ می‌انجامد.



آغاز کار شرکت‌های نوآفرین (استارت‌آپ‌ها) را با ظهور دره سیلیکون (سیلیکون‌ولی) مقارن می‌دانند. تجمع شرکت‌های فناوری در اطراف «دانشگاه استنفورد» از دهه ۱۹۷۰ تاکنون، تأثیر زیادی بر توسعه فناوری در جهان داشته است. اصطلاح سیلیکون ولی برای اولین بار در سال ۱۹۷۱ در مجله‌ای به نام «الکترونیک نیوز» به کار گرفته شد. در آن دوره شرکت‌هایی در این منطقه نیمه‌هادی‌ها را تولید می‌کردند که ماده اصلی آن‌ها سیلیکون بود. در دهه ۱۹۸۰، از اصطلاح سیلیکون‌ولی برای اشاره به کل منطقه پالوآلتو، کوپرتینو، سانی‌ویل، مانتین ویو و ... استفاده شد.

رونق گرفتن استارت‌آپ‌ها تقریباً از اواخر دهه ۱۹۹۰، هم‌زمان با رونق «dot.com» آغاز شد. باور به فناوری و احتمال اینکه اینترنت می‌تواند جهان را تغییر دهد، بسیار رواج پیدا کرد. شرکت‌هایی مانند «آمازون» و «نت اسکایپ» راه را هموار کردند و این حس را به وجود آوردند که موفقیت در انتظار همه کسانی است که می‌دانند چگونه یک دامنه را ثبت کنند. اما اوضاع از کنترل خارج شد.

حباب dot.com ترکید و یکی از سخت‌ترین سقوط‌های اقتصاد جهانی را در دهه‌های اخیر به بار آورد. با اینکه حباب dot.com نشان داد که هر ایده‌ای، فقط به این دلیل که در اینترنت قرار دارد، ارزشمند نمی‌شود، اما همچنان اعتقاد به فناوری و اینترنت از بین نرفت.

پدیده استارت‌آپ دیگر فقط به سیلیکون‌ولی یا حتی آمریکا محدود نمی‌شود، بلکه با تأسیس و توسعه مراکز رشد در سراسر جهان، مانند استکهلم، برلین، لندن، هلسینکی، سنگاپور، پکن و توکیو، استارت‌آپ‌ها به پدیده‌ای کاملاً جهانی تبدیل شده‌اند. حتی بسیاری از کشورهای در حال توسعه نیز دارای مراکز رشد، «انکوباتورها» و شتاب‌دهنده‌های فعالی هستند که بستری ایده‌آل را برای رشد انواع ایده‌های کارآفرینی جدید فراهم می‌کنند.

مفهوم استارت‌آپ مفهومی جدید است و تقریباً چند دهه از استفاده از این لفظ در تمامی نقاط جهان می‌گذرد. اما متأسفانه، به دلیل جذابیت یا رقابت‌های ناسالم، شاهد استفاده پرتکرار از این عنوان برای مشاغل موجودی هستیم که استارت‌آپ



استارت‌آپ‌های آموزشی امروزه دوره‌های آموزشی متنوعی ارائه می‌دهند و توانسته‌اند خلأهای آموزشی را تا حدی پر کنند. این استارت‌آپ‌ها نقش مهمی در آماده‌سازی مردم برای جذب شدن به دنیای کار دارند و مطمئناً اهمیت آن‌ها در آینده افزایش پیدا خواهد کرد. در کشور ما استارت‌آپ‌های جذابی در حوزه آموزش فعالیت‌ها خود را آغاز کرده‌اند و روزبه‌روز، با توجه به شیوع کرونا، در حال پیشرفت هستند.

یکی از استارت‌آپ‌های حوزه آموزش با شعار «فرصت برابر» فعالیت خود را آغاز کرد. این استارت‌آپ در قالب وب‌گاه و نرم‌افزار تمامی حوزه‌های آموزشی را پوشش می‌دهد و استادان و آموزشگاه‌ها می‌توانند در کانال اشتراک ویدیوی خود، محتوای آموزشی‌شان را منتشر کنند و یا برنامه کسب درآمد داشته باشند. تمامی استادان و آموزشگاه‌ها، پس از ثبت‌نام و ارسال درخواست گشایش کانال، بررسی می‌شوند و در صورت تأیید کارشناسان آن، یک کانال رایگان به آن‌ها اختصاص می‌یابد.



بعضی از استارت‌آپ‌های فعال ایران در حقیقت یک بانک سؤال واقعی در حوزه سؤال‌های درسی هستند. این استارت‌آپ‌ها دارای به‌روزترین و منظم‌ترین بانک سؤال با بیش از ۲۰۰ هزار سؤال از منابع آزمون‌های آزمایشی معتبر و تألیفی هستند و سؤال‌های آن‌ها منطبق بر آخرین تحولات کتاب‌های درسی است. رتبه، تراز و نمودار قدرت هر فرد به‌صورت خودکار محاسبه می‌شود و نتایج در پروفایل کسانی که امتحان داده‌اند، خودبه‌خود ذخیره می‌شود.

در پایان امیدواریم که روزبه‌روز بر تعداد استارت‌آپ‌های آموزشی کشور افزوده شود تا نظام آموزشی کشور در مسیر مثبت‌تری حرکت کند و با گسترش استارت‌آپ‌های این حوزه، شرایط لازم برای پیشرفت کشور بهتر و بیشتر فراهم شود.

اگر در اینترنت عبارت «بهترین ایده‌های استارت‌آپی» را جست‌وجو کنید، احتمالاً به گزینه‌های متعددی می‌رسید که برخی از آن‌ها در نگاه اول مسخره یا نشدنی به نظر می‌رسند، اما می‌بینید که گروهی از جوانان پرتلاش توانسته‌اند همین ایده‌های مسخره را به کسب درآمد برسانند و اکنون در چندین نقطه دنیا به فعالیت مشغول‌اند. پس هیچ‌وقت برای ایده‌پردازی در حوزه کارآفرینی نترسید.

تاچندی پیش برای مطالعه، تنها کتابخانه مکان مناسبی برای جست‌وجوی کتاب بود و فقط کتاب‌های چاپی منبع اصلی آموزش به حساب می‌آمدند. تا همین چند سال پیش، اگر دانش‌آموز یا دانشجویی قصد داشت با مطالعه و تلاش بیشتر مهارت خود را در یک درس افزایش دهد، یا باید به کتاب‌فروشی‌ها می‌رفت و با سؤال و جواب از صاحبان آن فن، بهترین منبع را برای مطالعه می‌خرید، یا اینکه با پرس‌وجو از اطرافیان‌ش، یک معلم خصوصی خوب برای آموزش انتخاب می‌کرد.

اما امروزه با همه‌گیر شدن دوره‌های آموزشی برخط و استارت‌آپ‌های فعال در این زمینه، دنیای آموزش تحول چشم‌گیری داشته است. به طوری که دیگر برای یاد گرفتن مهارت جدید نیازی به جست‌وجو در آموزشگاه‌ها، پرداخت هزینه‌های سنگین و رفت‌وآمد به آن‌سوی شهر برای خرید کتاب، و رفتن به کلاس آموزشی نیست. «صنعت آموزش» در جهان بازار بزرگی است و فرصت‌های بسیاری در آن وجود دارد. اکنون می‌توان بن‌سازها (پلتفرم‌ها) و برنامه‌های کاربردی (اپلیکیشن‌هایی) را در حوزه آموزش جهانی دید که توانسته‌اند انقلابی را در توسعه آموزش ایجاد کنند. البته فعالان استارت‌آپی در ایران هم بیکار ننشسته‌اند و در ۱۰ سال اخیر توسعه چشم‌گیری داشته‌اند.



منبع

۱. کاکوند، مهدی؛ موسی‌زاده، محمد؛ زمانی، آرش؛ کریمی، پرویز؛ جاوید، نعیم (۱۳۹۸). بررسی تجربیات جهانی، شرکت استارت‌آپ در حوزه آموزش. انتشارات دانش‌بنیان فناوری. تهران.
۲. ریز، اریک (۱۳۹۹). نوپای ناب. ترجمه محمدجواد احمدپور. انتشارات پندار پارس، مرکز کارآفرینی ستکا، تهران.



کبرا بابایی

با «قلمستون» همراه شدیم تا سری به شاعران نوجوان استان چهارمحال و بختیاری بزنیم. چه جمع صمیمی و گرمی داشتند. چه شعرهای خوبی خواندند در «انجمن یاقوت» کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. چقدر شعر سرودن را جدی می گرفتند. خوب است شما هم همراهی مان کنید.

من

اینجا

با تنهایی هایم
کنجی تلنبار شده ایم
کپه ای انسان
غم باد کرده
که هر از گاه
از درونش
می کشد
دردی را

الهه باقرزاده، ۱۸ ساله

معصومه شبانیان (۱۶ ساله): الهه جان! در شعر تو چیزی که توجه مرا به خودش جلب کرد، دلتنگی و غم شاعر بود. تو خواسته بودی که در کلام شعر، این دلتنگی ها را بگنجانی و موفق شده ای. شعرت بسیار زیبا و تأثیرگذار است.

آنیثا یاورزاده (۱۷ ساله): الهه جان!

اثرت بسیار زیباست. البته من حس می کنم ابهامش زیاد است و در انتها، همه فضای شعر برایم روشن نشد. انگار شعرت پایان بندی گویاتری می خواهد. یا لازم است تصویرها کامل تر و بازتر مطرح شوند تا به خوبی در ذهن ما شکل بگیرند.

هستی مبارکی (۱۶ ساله): من فکر

می کنم شعر الهه توانسته است احساس او را به خوبی منتقل کند. اما راستش سلیقه شخصی ام این است که در شعرها و داستان ها، در کنار مشکلات و غم ها، امیدواری و شادی را هم ببینم و تجربه کنم. در حالی که این شعر هیچ روزنه امیدی ندارد و خیلی تلخ است. به نظر من دنیای ما به امیدواری نیاز دارد و ادبیات می تواند در این زمینه سهمی داشته باشد.

کبرا بابایی: من جسارت الهه باقرزاده عزیز را در استفاده از کلمه ها بسیار

می پسندم. یک لحظه توی خیالم الهه را شبیه شیمی دانی تصور کردم که با جرئت و شجاعت، کلمه ها را با هم مخلوط می کند و از نتیجه ای که می گیرد، نمی ترسد. این جسارت به شاعر کمک می کند تا فضاهای تازه، خیال های نو و ترکیب های خلاقانه بسازد.

من از خواندن ترکیب «کپه ای انسان» یا از تصور «تلنبار شدن با تنهایی»، در کنج یک فضا! غافل گیر شدم. پس به الهه تبریک می گویم و از اینکه دایره واژگان گسترده ای دارد، خوشحالم.

البته اگر من جای او بودم، کلمه «اینجا» را از شعر حذف می کردم. چون نقش خاص و پررنگی در اثر ندارد و فقط یک سطر را اشغال کرده است. در شعری کوتاه، اضافه بودن حتی یک کلمه، یک حرف ربط و یا حتی مکثی نابجا، خیلی به چشم می آید و تأثیر منفی می گذارد.

از این نکته که بگذریم، باید قبول کنیم که شعر الهه با قدرت شروع شده است، اما با قدرت تمام نمی شود. ما در سطرهای ابتدایی ترکیب تازه و فضایی نو می بینیم، اما وقتی که رفته رفته شعر پیش می رود و به نیمه دوم می رسد، به توضیحی نسبتاً معمولی اکتفا می کند؛ توضیحی که تلاش کرده تصویری باشد، اما در این زمینه خیلی موفق نبوده است. چون تصورش آسان نیست و بیشتر مفهومی به نظر می رسد.

همچنین فرود شعر و پایان بندی آن بی رmq است و صلابت ابتدای شعر را ندارد. در بخش دوم شعر به جسارت بخش اول نیاز دارد تا شعری کامل با پایانی اثرگذار باشد. دوست خوبم، الهه جان موفق باشی.

ترک اناری

های و هوای نفس هایم
تأثیر ندارد

بر دستان ترک خورده اناریات
نفسم سرمازده پاییز است
که گرم می شود
با سرخی قلب اناریات
ساغر ساعدی، ۱۵ ساله

هستی مبارکی (۱۶ ساله): اولش خیلی دلم می خواست کشف کنم که شاعر این شعر را برای چه کسی گفته است. چون از حال و هوای شعر این طور برداشت می شود که شعر درباره پدر یا مادر است. اما بعد منصرف شدم و به نظرم رسید این طوری بهتر است. اینکه ما ندانیم شعر به چه کسی تقدیم شده است، باعث می شود بعد از خواندنش توی ذهنمان آن را به هر کسی که دلمان خواست نسبت بدهیم.

معصومه شبانیان (۱۶ ساله): ساغر جان! از شنیدن شعر شما بسیار لذت بردم. شعرت باعث شد تصویری تازه از انار در ذهن ما نقش ببندد. با خواندن شعرت به یاد کتاب «لبخند انار» آقای کرمانی افتادم.

آنیثا یاورزاده (۱۷ ساله): شاعر در این شعر از انار و پاییز حرف زده است. به نظر من می توانست تصویرهای پاییزی بیشتری را به ما نشان بدهد تا فضای شعر برایمان ملموس تر شود. یعنی پاییز در شعر تنها در حد یک اسم باقی نماند و تبدیل به تصویرهای به یادماندنی شود.

کبرا بابایی: دوست خوبم ساغر ساعدی شعر کوتاهی سروده است که من بعد از چند بار خواندن آن احساس کردم یک جهان عاطفه پشت این اثر وجود دارد که البته فقط بخشی از آن به وضوح دیده می شود و بخش دیگرش فرصت ظهور در شعر را به طور کامل پیدا نکرده است. ساغر از انار در این شعر کوتاه به دو شکل

یاد ماه

امان بریده مرا
گاهی سر به سوی آسمان
وگاه درون چاه

یاد آن شب‌های ستاره‌سوز یاد گوشواره
خاکیات

بین موج موهایت

و

تکه‌های ماه روی صورتت

سنگینی هوای بی تو

از گوشه چشم‌هایم

چکه

چکه

می‌چکد

درون چاه

و شانه‌های ماه که می‌لرزد

فاطمه اصغرزاده، ۲۱ ساله

معصومه شبانیان (۱۶ ساله): فاطمه‌جان!

تصویر غم در شعر شما با سطر آخر شعر
و «شانه‌های ماه که می‌لرزد»، غافلگیری و
پایان‌بندی جالبی را رقم زده است. اینکه
«چکه‌چکه اشک» حتی در شکل نگارش
هم تصویر چکیدن و فروریختن را در ذهن
مخاطب ایجاد می‌کند، بسیار زیباست.

هستی مبارکی (۱۶ ساله): من

موسیقی، هماهنگی و هم‌آوایی حرف‌ها و
کلمه‌ها را در این شعر فاطمه خیلی دوست
دارم. تکرار حرف «ا» در ابتدای شعر بسیار
گوش‌نواز است. در ادامه هم این موسیقی
در جان شعر جریان دارد.

ساغر ساعدی (۱۵ ساله): فاطمه‌جان!

باخواندن شعر تو تصویر تنهایی، دل‌تنگی و
ناراحتی در ذهن مخاطب به‌خوبی ساخته
می‌شود. تصویر «شب»، «چاه» و «ماه»
تابلوی زیبایی از دل‌تنگی‌های شبانه است
و اندیشه‌ای را منتقل می‌کند که در شعر
شما پنهان است.

و یا دو معنا استفاده کرده است:

۱. «دست ترک‌خورده اناری» که تصویر
دست‌هایی کار کرده و پینه‌بسته را به ذهن
می‌آورد.

۲. «قلب اناری» که قلبی سرخ، زنده و
عاشق را به ذهن می‌آورد.

از این زیبایی که بگذریم، شاید «های‌وهو»
عبارت خوبی برای شروع شعر ساغر نباشد.
چون های‌وهو بیشتر معنای سروصدا را
منتقل می‌کند، در حالی که شاعر می‌خواهد
کارکرد گرمابخشی و به قول خودمان
«هاکردن» را از آن بگیرد. منتقل نشدن
معنای درست، مخاطب را از فضای شعر دور
می‌کند.

شاید اگر ساغر ساده بنویسد: ها می‌کنم/
دستان ترک‌خورده اناریات را ... این بخش
شعر، گویاتر، ساده‌تر و صمیمی‌تر شود. به
هر حال این اثر بسیار کوتاه با این تصویر
اناری خوش‌رنگ، تجربه شاعرانه خوبی است
برای ساغر عزیز که به پیوند عاطفه با تخیل
فکر می‌کند.

اما من پیشنهادی هم دارم! به نظرم
خوب است که ساغر جان روی نحوه چینش
کلمه‌ها و دایره واژگان تمرکز کند تا وقت
سرودن شعر، اثرش راحت و روان در اختیار
ذهنش قرار بگیرد و تصویرهای بهتری در
ذهنش ساخته شوند.

کبرا بابایی: شعر فاطمه را دوست دارم،

چون تلاشش برای رعایت تناسب در استفاده
از عناصر شعری به‌خوبی دیده می‌شود. شاعر
ما، هم به تخیل اهمیت داده، هم به عاطفه،
هم تلاش کرده زبان شاعرانه داشته باشد.
همچنین کوشیده است ساختار را در اثرش
حفظ کند و پراکنده‌گویی نداشته باشد.
شاعر چه ارتباط خوبی بین چاه و آسمان
ایجاد کرده است و شعرش چه پایان‌بندی
تأثیرگذاری دارد.

همه این‌ها درست، اما من در سطر اول
از خودم پرسیدم: چرا «امان بریده مرا؟»
وقتی همه سطرهای شعر بسیار ساده و با
زبان امروزی سروده شده‌اند، چرا زبان این
سطر به گذشته‌ها گرایش دارد و می‌خواهد
قدیمی حرف بزند؟ اصلاً با حذف این سطر
چه اتفاقی می‌افتد؟ اگر حذف شود بهتر
نیست؟

بعد کمی جلو رفتم و از خواندن ترکیب
«شب‌های ستاره‌سوز» بسیار لذت بردم؛
اگرچه تصویر بعد از آن کمی معمولی بود.
به هر حال از این شعر با این ظرفیت‌ها
توقعی بیش از این می‌شود داشت.

یاد آن شب‌های ستاره‌سوز گوشواره‌های
روشن در موج موها

و تکه‌های ماه بر صورتت

در پایان اگر به جای «سنگینی هوای

بی‌تو» شاعر می‌نوشت:

شب بی‌تو

از گوشه چشم‌هایم

چکه

چکه

می‌چکد

شاید ساختار شعر از این‌هم مستحکم‌تر
می‌شد. پس شاید بد نباشد فاطمه عزیز با
همه شناختی که از دنیای شعر دارد، به
ایجاز باز هم بیشتر و بیشتر توجه
کند تا اثری که خلق می‌شود، در ذهن
مخاطب ماندگار شود.

● مجله رشد جوان که کلاً به شما تعلق دارد، اما این بخش دیگر شور به شما تعلق داشتن را در آورده و یک‌باره هر
چه را شما برای ما بفرستید، می‌خواند، پاسخ می‌دهد و چاپ می‌کند. شاید برایتان این سوال پیش بیاید که کجا بفرستید؟
آن‌قدر که راه ارتباطی داریم.

این از رایانامه‌مان: barresiasar@roshdmag.ir

این هم از تلفن‌مان: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲-۲۶۸، این هم از آدرس و صندوق پستی‌مان: تهران - خیابان ایرانشهر شمالی -
ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید سلیمی) شماره ۲۶۸ - دفتر انتشارات و فناوری آموزشی / صندوق پستی
۱۵۸۵۷/۶۵۶۷. ما فرستادن آثار، پیشنهادها، حرف‌ها و درد دل‌هایتان، هم خودتان سبک می‌شوید، هم آثارتان بررسی
شده و چاپ می‌شوند و سایر دوستانتان هم می‌توانند آن‌ها را بخوانند.



محمد کاظم کاظمی

گذاشت. «هیچ کدام این حس را که «با ما نشان برگ گلی زان بهار ماند» منتقل نمی‌کنند

برای همین سخنران‌ها با چند بیت شعر در ابتدا، عواطف مخاطب را درگیر می‌کنند و تأثیر بیشتری روی ذهن آن‌ها می‌گذارند.

پس به واقع ما یک سلسله حالات معمولی و نیازهای طبیعی داریم و برای این نیازهای طبیعی، از زبان معمول استفاده می‌کنیم. ممکن است در پاسخ کسی که پرسیده: «قبله کدام سمت است؟» بگوییم: «کمی مایل به راست است.» یا در پاسخ کسی که گفته است: «گل داخل این گلدان چیست؟» بگوییم: «این گل سرخ است.» این‌ها یک پرسش‌هایی معمولی‌اند. نه شخص پرسش‌کننده قصد انتقال یک حس یا یک احساس را دارد و نه شخص پاسخ‌دهنده. ولی یک وقت **سهراب سپهری** می‌خواهد بگوید که گل سرخ برایش حسی فوق‌العاده دارد؛ او با طبیعت عجین شده است؛ زیبایی‌های طبیعت در نگاه او مقدس هستند. اینجا دیگر از زبان شعر استفاده می‌کند و چیزی می‌گوید خارج از منطق معمول:

من مسلمانم

قبله‌ام یک گل سرخ

جانمازم چشمه، مهرم نور

دشت سجاده‌ام من

من وضو

با تپش پنجره‌ها می‌گیرم

منجم بود، هم ریاضی‌دان، و هم منطق و فلسفه می‌دانست، ولی امروز ما او را با شعرهایش می‌شناسیم.

یا اکنون ما **مسعود سعد سلمان** را که دولتمرد بود و حاکم یک ولایت، اما از حکومت عزل شد و به زندان افتاد، با قصیده‌ای می‌شناسیم که در زندان سروده است. چرا؟ چون در این شعر او حس و حال عاطفی خاصی هست و این نقش اصلی شعر است که کار می‌کند و به باطن انسان‌ها نفوذ می‌کند.

درست است که بدون نان گرسنه می‌مانیم و بدون شعر احساس گرسنگی نمی‌کنیم، اما وقتی عزیزی را از دست می‌دهیم، برای تسکین درد خود به شعر پناه می‌بریم؛ دیگر آنجا نه نان جایش را می‌گیرد، نه پول، نه فناوری، نه دانش و نه حکمت. اینجا است که انسان دردمند می‌گوید: دلدار رفت و دیده به حیرت دچار ماند

با ما نشان برگ گلی زان بهار ماند
این حس اندوه را نمی‌شود با زبان
متداول روزمره بیان کرد؛ کلمه‌هایی
مثل «او فوت کرد» و «او درگذشت»
حتی عاطفی‌تر بگوییم: «او ما را تنها

اگر شعر نباشد چه خواهد شد؟

بعضی از فیلسوفان و حتی شعرا گفته‌اند که اگر شعر و شاعران نباشند، اتفاقی در جامعه نمی‌افتد. **افلاطون**، فیلسوف بزرگ یونان، آنجا که «مدینه فاضله» یا همان «آرمان‌شهر» خود را در کتابش بنا می‌کند، شاعران را از آن آرمان‌شهر بیرون می‌کند. چون از نظر او شاعران نقش کلیدی در جامعه ندارند. یا مثلاً **انوری ابیوردی** که خود شاعر است، در قصیده‌ای با مضمون «شعر و شاعری»، تمثیل جالبی دارد. می‌گوید هر شغلی اگر تعطیل شود، قسمتی از کار جامعه لنگ می‌ماند؛ به‌جز شاعری: کار خالد جز به جعفر کی شود هرگز تمام

زان یکی جولاهگی داند، دگر برزیگری
باز اگر شاعر نباشد، هیچ نقصانی افتد؟
در نظام عالم از روی خرد گر بنگری
می‌گوید کار خالد، در گرو کار **جعفر**
است، چون این یکی نختاب است و آن
دیگری کشاورز. ولی اگر شاعر نباشد، هیچ نقصانی در نظام عالم نمی‌افتد.
نکته جالب این است که انوری هم

این احساس چیزی نیست که با کلمات معمول قابل بیان باشد. و چنین است که از عصر افلاطون تا به حال و از زمان انوری تاکنون، جامعه بشری نتوانسته است بدون شاعر زندگی کند. شاید کسانی بتوانند چند روز از شعر دور باشند، ولی هیچ‌گاه شعر از زندگی انسان‌ها غایب نبوده است. از تولد بگیرید که کودک با لالایی‌های مادرانه بزرگ می‌شود تا مجلس ترحیم و سنگ مزار که پایان زندگی اوست. شعر کارکردهای دیگری هم دارد؛ مثل حفظ موارث فرهنگی ما. چون شعر آهنگین و موزون قابل حفظ کردن و به ذهن سپردن است. به همین سبب گاهی یک حکایت یا حتی مسئله علمی، وقتی در قالب شعر بیان می‌شود، بهتر و بیشتر در ذهن می‌ماند. پیش و پس از **فردوسی** هم ما داستان‌های حماسی داشته‌ایم. ولی داستان‌های شاهنامه فقط به این دلیل مانده‌اند که با شعر بیان شده‌اند. یا منظومه‌های عاشقانه و زیبایی که در

ادبیات فارسی داریم و داستان‌هایشان جاودانه شده‌اند، غالباً در قالب شعرند. گاهی شعر در قالب‌های دیگری هم ارائه می‌شود و حتی با بعضی هنرهای دیگر پیوند می‌خورد. قطعه‌های آوازی یا بسیاری از آثار خوش‌نویسی که از شعر بهره می‌گیرند، از آن جمله‌اند. از یک نقش مهم دیگر شعر نیز باید یاد کنیم؛ یعنی تولید زیبایی. ما انسان‌ها از تناسب و زیبایی لذت می‌بریم؛ چه در یک تابلو نقاشی باشد، چه در یک گل زیبا، چه در یک اثر معماری. و شعر به نوعی معماری کلمات است. همین که کلمات با هم یک هندسه خاص می‌سازند و ترکیبی موزون ایجاد می‌کنند، خودش کاری هنری محسوب می‌شود و انسان شیفته زیبایی است. و بالاخره گاهی مضمون شعرها چنان است که به ضرب‌المثل در میان مردم مشهور می‌شود و دهان‌به‌دهان می‌چرخد و ظرفیت‌های تازه زبانی ایجاد می‌کند. شاعران زبان را زنده نگه می‌دارند و میراث‌دار کلمات‌اند. حالا با این وصف، چه کسی می‌تواند شاعران را از آرمان‌شهر انسانی بیرون کند؟





من و پونه، پونه و من

مامان که سعی می‌کرد لحنش صمیمی باشد، تشکری کرد و کاسهٔ حلیم به دست آهی کشید: «دیرت شد!» همیشه با خودم فکر می‌کردم که شاید اگر شب‌ها کمی زودتر بخوابم، یا وسایلم را گوشه‌ای آماده کنم، حداقل یکی دو تا از تأسف‌های مامان را کم می‌کنم. اما همین تصمیم هم مثل خیلی از تصمیم‌های دیگر زندگی‌ام همان صبح‌ها دم رفتن گرفته می‌شد و تا صبحی دیگر خدا یار و نگهدار!

نه تنها آسان‌بر (آسانسور) که کل ساختمان پر شده بود از عطر دارچین حلیم خانم صولتی. همه چیز مدرسه مثل همیشه بود. من هم طبق معمول به سر صف نرسیدم، اما کلاس شده بود شبیه خانه‌مان. باز هم بیداد می‌کرد عطر دارچین. شانس آوردم که همه یکی یک کاسه حلیم دستشان بود و به اندازهٔ کافی وقت کلاس گرفته شده بود و هنوز امتحان را شروع نکرده بودند. هم کلاسی جدید ما آمده بود و صاف نشسته بود کنار من.

مقنعه‌اش با اینکه مشکی بود، اما برق می‌زد از تمیزی. مانند و شلوار اتو کرده‌اش را هم خوب دیدم؛ وقتی بلند شد تا پیاله‌ها را جمع کند. دوست داشتم تماشایش کنم. خانم راد با سرش تشکری کرد و گفت: «ممنون صولتی! خب بچه‌ها سریع برگه‌ها رو بذارید روی میز.»

صدای باز شدن زیپ کیف‌ها و غرولند زیرلبی بچه‌ها و سفارش‌های این سؤال و آن سؤال قاطی شده بودند با هم. هر چه گشتم نه خبری از جامدادی‌ام بود نه برگهٔ امتحانی. عرق سرد نشست روی پیشانی‌ام. هنوز از آخرین اولتیماتوم خانم راد چهل و هشت ساعت نگذشته بود.

داشت اشکم در می‌آمد و مستأصل این طرف و آن طرف را نگاه می‌کردم که دیدم تمام بچه‌ها ساکت و بی‌حالت زل زده‌اند به من. سرم را که بالا آوردم، نگاهم افتاد به چشمان عصبانی خانم راد. صدایش رفته‌رفته داشت عصبانی می‌شد: «بازم؟! این دفعه دیگه چرا جا گذاشتی؟! دیگه واقعاً بیرون!»

دهانم تلخ‌تلخ شده بود. تمام توانم را جمع کردم که بهانهٔ جدیدی بتراشم که صولتی گفت: «من همه چیز دارم!» و بدون نگاه کردن به من یک برگهٔ امتحانی و یک خودکار نو گذاشت جلوی رویم. خانم راد، عصبی و عصبانی، تمام خشمش را یکجا فریاد زد: «سؤال یک! بی‌انضباط!»

مامان برای سومین بار آمد پشت در اتاق و نمی‌دانم چطور با بند انگشتانش می‌زد به در که صدای مشت کوبیدن می‌داد: «تو داری چه کاری می‌کنی دقیقاً؟! دیر شد جوون مرگ نشده! می‌خوای باز حرف در بیاد پشت سرمون?!»

با هول و ولا لقمه را از دست مامان گرفتم و چپاندم توی دهنم. مامان متأسف نگاهم می‌کرد؛ مثل همیشه. دیگر عادت کرده بودم بهش! ندیدم و شروع کردم به کلنجار رفتن با مقنعهٔ کج و معوجم. تا در را باز کردم، در آسانسور هم باز شد. سابقه نداشت مهمان داشسته باشیم آن هم ساعت هفت و نیم صبح! خودم را از جلوی در کشیدم کنار که صدای نازک و لحن کشداری پیچید توی خانه‌مان:

– سلام علیکم! صبتون بخیر! **صولتی‌ام!** همسایهٔ طبقهٔ پایین‌تون. بفرمایید نوش جان!



و بعد انگار که با خودش بلندبلند حرف می‌زد، ادامه داد: «تا کی باید از دست بکشم؟! چی بگم آخه به خلق الله! دیگه تو روم می‌گن آن قدر دیر می‌بای که فقط برسی به خوردن آش، نه سبزی پاک کردنش!»

همه جا را گشته بودم. نبود! لنگ مانده بودم برای یک جفت جوراب مشکی. این ماه سومین بار بود که مامان برایم خریده بود، اما یادم نمی‌آمد کجا گذاشته بودمشان. آخرین امیدم به زنبیل پیاز و سیب‌زمینی‌ها بود که جرئت نمی‌کردم از جلوی چشم مامان عصبانی بگذرم.

هنوز صدای مامان می‌آمد که با صدای زنگ در نفسم را حبس کردم و گوشم را چسباندم به در. صدای مامان را خندان شنیدم که جرئت کردم در را باز کنم. خانم صولتی بود انگار. مامان داشت از چیزی تشکر و تعریف می‌کرد که آرام آرام خزیدم به سمت تراس. درست حدس زده بودم، جوراب‌هایم از روی بند افتاده بودند توی ظرف پیاز و سیب‌زمینی‌ها! نفس راحتی کشیدم و دعا به جان خانم صولتی. فرشته نجات شده بودند برایم مادر و دختر. تا مامان در را بست، حاضر و آماده ایستاده بودم پشت سرش. آخر شب بود که برگشتیم. به قول مامان چار تا تره هم قسمت ما شد بریزیم تو دیگ، بلکه نظری بشه بهمون!

همین که رسیدیم، دعای مامان مستجاب شد و نظری شد بهم! باید برای فعالیت درس فردا سالاد الویه درست می‌کردم، اما متأسفانه مامان دیگر دعا نکرده بود که خدا برسد به داد دل کسانی که نمی‌توانند حرفشان را بزنند. خودم دعدا می‌کردم که یک طوری بتوانم حرفم را بزنم که ساعت یک شب ناراحتش نکنم که مامان بی‌مقدمه گفت: «فردا صبح یادم باشه بی‌صبونه نری مدرسه! خانم صولتی الویه آورد و گفت دستپخت پونه است!»

باقی حرف‌هایش را نمی‌شنیدم. روی ابرها پرواز می‌کردم و با لبخند ژوژوند مامان را نگاه می‌کردم که مامان گفت: «وا!»

باید سالاد الویه را می‌ریختم داخل ظرف که بتوانم ببرم مدرسه. لای نان تافتون که نمی‌شد فعالیت کلاسی نشان داد!

از خوش حالی ساعت شش و نیم بیدار شدم. در یخچال را باز کردم که سالاد الویه را بردارم که گمان کردم مامان یک تابلوی نقاشی در یخچال گذاشته است.

یک مکعب مستطیل صاف و مرتب که اطرافش را جعفری‌های سبز و تازه فرا گرفته بودند. هویج‌ها به شکل گل قالب زده شده بودند و گوجه گیلاسی‌ها مثل دو نیمه قلب کنار هم بودند. اطراف هویج‌ها با ذرت و نخودفرنگی یکی در میان ...

دهانم از تعجب باز مانده بود که صدای پای مامان را شنیدم که با خودش می‌گفت: «همین طوری‌اش نمی‌شه بیدارش کرد، حالا که ساعت یک هم خوابیده! ای خدا شکرت! به یکی اون طوری به ما هم ...» دلم گرفت. هم‌زمان که برگشتم به سمت در آشپزخانه، مامان وارد شد. یکهو دستش را به قلبش گرفت: «یا حضرت عبا ... س!» دستپاچه دویدم سمتش. ترسیده بود بد جوری. حق داشت تا حالا مرا بی‌دردسر کله سحر بیدار ندیده بود.

آن روز از هر روزی که یادم می‌آمد، زودتر رسیدم مدرسه. سر صف ایستادم و تا خانم راد گفت تکلیف‌ها روی میز! زودتر از همه سالاد الویه را گذاشتم روی میز. اما تا آمدم در ظرف را بردارم، از دستم رها شد و درش بی‌هوا چسبید به جلوی مقنعه‌ام. چه افتضاحی شد! از آن تابلوی زیبا هیچی نمانده بود. هویج‌ها و تک و توک ذرت‌ها و گوجه‌ها چسبیده بودند به در ظرف. زیر چشمی ظرف پونه را نگاه کردم. نمی‌دانم چطور

بگویم که شکل سالاد الویه پونه چقدر زیبا بود.

آرام و متین تکلیفش را گذاشت روی میز و جلوی چشم خانم راد که سرش را برایم تکان می‌داد، یعنی هیئات! دستمال کاغذی نویی را جلویم گرفت که مقنعه‌ام را تمیز کنم. یک‌بار هم که با تکلیف و سر وقت آمده بودم مدرسه، این‌طوری شده بود.

پونه را تشویق کردند و او چقدر واضح مراحل کارش را توضیح داد. تمام روز مغزم شده بود دو قسمت. یک قسمتش پونه و قسمت دیگرش خودم. ما هم‌سن بودیم. زیاد طول نکشید. تازه زنگ دوم یادم آمد که کفش‌های ورزشی‌ام را نیاورده‌ام. آن قدر نمره منفی گرفته بودم که دیگر توبیخی در میان نبود. انگار کفش‌های ورزشی پونه را همان لحظه از کفش فروشی خریده بودند. سفید و صورتی و تمیز تمیز که با خط‌های شلوار ورزشی‌اش ست بود و کاملاً هماهنگ!

آن روز برعکس من که پکر بودم، مامان خیلی خوش حال بود. اصلاً لکه مقنعه‌ام را هم ندید. قرار بود بروم خانه خانم صولتی ختم انعام. هر چه اصرار کرد نفرتم. از روی پونه خجالت می‌کشیدم. جز خوبی ازشان ندیده بودم، اما خجالت می‌کشیدم دیگر. مامان که رفت، وارد اتاقم شدم. دستم را بی‌اختیار کشیدم روی میز تحریرم. یک بند انگشت خاک گرفته بود. چشمم را که چرخاندم، گوشه کتاب ریاضی‌ام را دیدم که از زیر تختم بیرون زده بود و یک هفته‌ای می‌شد پی‌اش می‌گشتم.

مامان از ختم انعام آمد. از قرآن خواندن پونه می‌گفت. از اینکه تمام مهمان‌ها خواسته بودند که او تا آخر سوره را بخواند. از حلوایی که به شکل گل رز درست کرده بود. از روبان‌دوزی روی کت خانم صولتی ... آن قدر «از» داشت که اصلاً ندیدم من اتاقم را مرتب کرده‌ام.

بی‌خوابی بدی آمده بود سراغم. بلند شدم و مقنعه‌ام را گرفتم زیر شیر آب. دمپای شلوارم را تکاندم. بین لنگه‌به‌لنگه‌های جوراب‌هایم، یک جفت پیدا کردم. برنامه درسی‌ام را گذاشتم و بالاخره پلک‌هایم سنگین شدند. دلشوره گذاشت راحت بخوابم. شاید هم ... نمی‌دانم چه بود که باز ساعت شش و نیم بیدار شدم. داشتم چایی می‌گذاشتم که مامان با احتیاط صدایم زد که دیگر مثل دیروز نترسد. دم در بودم که در آسان‌بر (آسانسور) بسته شد و رفت پایین، اما ناگهان صدای فریاد خانم صولتی و جیغ‌های متعدد پونه بلند شد.

برق‌ها رفت، در حالی که پونه داخل کابین بین دو طبقه مانده بود. صدای مشتهایی که به در کابین می‌خورد، کم‌کم همه همسایه‌ها را کشید به طبقه خانم صولتی این‌ها. هیچ مردی داخل ساختمان نبود و خانم صولتی مدام پونه را صدا می‌زد که نترسد.

در «فضای مجازی» فیلمی دیده بودم که این جور وقت‌ها چه کار باید کرد. دویدم به سمت پشت‌بام. پایم گرفت به پله‌ها و چند بار روی زانو خوردم زمین. به گمانم شلوارم پاره شده بود که زانویم زخم شد. سوزش بدی مغز استخوانم را سوزاند. مهم نبود! رسیدم بالای سر قرقه آسان‌برها (آسانسورها) و با تمام توانم شروع کردم به تاب دادن قرقه. کابین داشت پایین می‌رفت که صدای جیغ پونه را شنیدم. فکر می‌کرد الان است که سقوط کند. کابین «تقی» صدا داد و انگار جا بیفتند، ایستاد طبقه اول.

دستانم و سر آستین‌های روپوشم روغنی و سیاه شده بودند. پونه نجات پیدا کرد. زخم زانویم هم دو هفته‌ای طول کشید تا نسبتاً خوب شود، اما دوستی عمیق من و پونه شد زبانزد تمام مدرسه. دو دوستی که یکی مثل کفش بلورین عروس بود، یکی مثل گالش مادر بزرگ ...

موضوع شعر

اسماعیل امینی

برای اینکه موضوع شعرمان را انتخاب کنیم، اولین قدم این است که به حرف دیگران توجه نکنیم. چون آن وقت شعری که نوشته‌ایم، دیگر حرف خودمان نیست. همچنین، مثل هیچ شاعر دیگری نباشیم. حتی نگاه نکنیم به اینکه چه موضوعی الان طرفدار بیشتری دارد، یا ممکن است ماندگارتر، عمیق‌تر، جالب‌تر و به‌روزتر باشد. برای پیدا کردن موضوع شعر، به جای آنکه چشمانمان را ببندیم و در خیالات و افکارمان غرق بشویم یا حافظه‌مان را شخم بزنیم، بهتر است چشمانمان را باز کنیم و به اطرافمان خوب نگاه کنیم. بعد برای هر کدام از چیزهایی که می‌بینیم، دو سه خط بنویسیم. در پیدا کردن موضوع شعر یادمان باشد که میان آنچه در اطرافمان است، خط‌کشی نکنیم؛ یعنی نگوییم که این چیزها شاعرانه است و آن چیزها شاعرانه نیست. مثلاً «گلدان کنار حوض» شاعرانه است و «جاکفشی کنار در»، شاعرانه نیست. «آواز بامدادی گنجشکان» شاعرانه است و «صدای بلندگوی فروشنده دوره‌گرد» شاعرانه نیست. هر چیزی که نشانی از زندگی، انسان و زمان داشته باشد، می‌تواند موضوع شعر بشود.

وقتی شعر می‌نویسیم به جای حکمت و فلسفه و عرفان و علم و پند و اندرز و... هزاران چیز مهم و ارزشمند دیگر، به زندگی و انسان بیندیشیم که بدون آن‌ها هیچ‌کدام از آن چیزهای مهم و ارزشمند، وجود نخواهند داشت.

چند سطر آغازین شعری از عمران صلاحی را

ببینید:

سه استکان برنج

پنج استکان پر

آب

قدری نمک

اول برنج را می‌شویم

بعدا

پنج استکان در آن، آب

بعدا نمک

و بعد

روی چراغ و جوش ملایم

امشب دوباره این شکم پیچ‌پیچ من

دارد عزا به جای غذا

سرزمین مادری

سوگل قرایی

غزلی‌ست شورانگیز
هر چه از دهانش جاری
تمام باران اردی‌بهشت
هر دانه اشک او
طلوع برمی‌خیزد
چشمانش را که بدوزد به ...
و شب از خواب اوست
ماهتابش

او
مادر تمام شهرهای پریشان
تمام کشورهای دور
دستانش تنها مأمن زمین
دستانش وطن
و قلبش
تمام سرزمین‌های مادری‌ست

خطوط سبز جغرافیای جهانی، مادر!
و هر کوچه‌ای که تو را در خود دیده
بی چراغ نمانده است

کنج معانی

افشین علا

افشا کند چو راز نهانی را
احمد^(ص) گشود گنج معانی را
فرمود «روی دوش پدر بگذار
ای فاطمه^(ص)! عبا ییمانی را»
آن سرو چون به خدمت او برخاست
مدهوش کرد چرخ کمانی را
آمد حسن^(ع) ز راه و به هر سو یافت
در خانه از بهشت، نشانی را
آمد حسین^(ع) و رایحه‌ای حس کرد
خوش‌بوتر از بهار جوانی را
حیدر^(ع) رسید و سرمه چشمان کرد
خاک ره برادر جانی را
احمد^(ص) نشانده‌شان همه را در بر
تعیین نکرد عالی و دانی را
بر زانوان، حسین^(ع) و حسن^(ع) بنشانند
گویی به سر، دو تاج کیانی را
یک سوی خود نشانده علی^(ع)، یک‌سو
زهر^(ص) همان محمد^(ص) ثانی را
پس با عبا عصمت خود پوشاند
آن باقیان عالم فانی را
هرگز ندیده بود فلک زان پیش
این شیوه پیام‌رسانی را
اندیشه گشت عاجز و با جبرئیل
آغاز کرد جامه‌درانی را ...

*

این نامه را به نظم پراکندم
آن‌سان که نافه، مشک‌فشانی را
پس در بهار حشر، جدا گردان
یارب! ز من سموم خزانی را

شعر افغانستان لالایی

حسن حسین زاده

بخواب قندلک ناز موی خرمایی
نترس جانم! از این لشکر مقوایی

صدای سرخی آتشی که آید از پس کوه
ر بوده خواب تو را؟ اف بر این صفا آرایی

بخواب شوخک قندم که می رود پس کوه
پدر شبیه عمویت، شبانه، تنهایی

چرا جلای زمین و زمان! نمی خوابی؟
در اضطراب کدامین غزال صحرایی؟

چقدر آهوی مستت خزیده در پستوی
تو نیز در غم دُر دانه های فردایی؟

تو نیز می شنوی اسپ پای می کوبد
که ببر آمده از بیشه های بالایی؟

بیا ببند دو چشم مرا! بگیر دستم را!
مرا ببر به تماشای شهر رؤیایی

بده دوتار مرا تا بخوانم از فردا
ز کوه های پُر از دیو جای لالایی

شنو حکایت کوه و کنار فردا را
که قصه است پلنگ و پری دریایی

تو ای عزیز دلم، بچه شیر هندوگش!
تویی و ماندن این سرزمین آبایی

کمر ببند، که باید، خود تو، قندلکم!
به دست های گلت ملک را بیارایی

ابر

شعر از: کریستینا روزتی
ترجمه: مهدی مرادی

White sheep, white
sheep,
On a blue hill,
When the wind stops
You all stand still.
When the wind blows
You walk away slow.
White sheep, white sheep,
Where do you go?

گوسفندان سفید!
گوسفندان سفید!
بر تپه آبی رنگ
همین که باد
از وزیدن باز می ماند
به آرامی می ایستید
و آن گاه که او
وزش آغاز می کند
به آهستگی دور می شوید
گوسفندان سفید!
گوسفندان سفید!
به کجا می روید؟

یک سب شعر

جواد کلیدری

شعر ۱
به گورستان رفتم
و زیر نور ماه،
همه سنگ ها را خواندم
هیچ کس بیدار نبود.

شعر ۲
خاک گلدان را عوض می کنم
آبش می دهم
چوبی می گذارم زیر شاخه شکسته اش
مثل عضوی که به فرمان نیست
و این یعنی هنوز به زندگی امید دارم.

شعر ۳
پرندۀ در این سوی مرز، خانه دارد
و برای یافتن غذا از سیم خاردار می گذرد
او می رود و می آید به تمامی
می خندد، گاه می ترسد در گذر از خویش
پرندۀ مرز نمی شناسد
قانون را نادیده می گیرد با شوق مادرانگی
هنگام عصر، بال می زند به عشق جوجه هایش
و کشته نمی شود.

ماه اردیبهشت



شاید باورتان نشود اگر به شما بگویند که با پای پیاده می‌توانید به مریخ سفر کنید و در میان کوه‌های مریخی قدم بزنید. اما این یک رؤیا نیست، بلکه حقیقتی است که در مکانی شگفت‌انگیز به نام «چابهار» در استان سیستان و بلوچستان و در کنار دریای عمان وجود دارد.

حدود ۴۰ تا ۵۰ کیلومتر پس از چابهار به سمت «بندر گواتر»، کوه‌هایی در سمت چپ جاده نمایان می‌شوند که به کوه‌های مینیاتوری یا مریخی معروف‌اند. وجود این کوه‌ها با توجه به منظره کاملاً متفاوتی که در سمت راست جاده و رو به سوی دریا وجود دارد، یکی از زیباترین جاده‌ها و منظرهای طبیعی این استان را پدید آورده است. این کوه‌ها از خاص‌ترین کوه‌های ایران هستند. در زبان محلی به آن‌ها «کلانی» گفته می‌شود. به این علت به کوه‌های مریخی معروف‌اند که وقتی بین آن‌ها راه می‌روی، نوع و شکل این کوه‌ها و بافت ساختاری آن‌ها از نظر زمین‌شناسی و بینایی مثل پستی و بلندی‌های کره مریخ است و انگار در مریخ مشغول قدم زدن هستی.

کوه‌های مریخی از منظر زمین‌شناسی نوعی «بدبوم» یا سرزمین بد به حساب می‌آیند که برای کشاورزی یا زمین چراگاهی ارزشی ندارند. این کوه‌ها حدود ۴ تا ۵ میلیون سال زیر لایه‌های خاک پنهان بودند. تا اینکه تغییرات جوی و آب‌وهوایی و باران‌های موسمی (باران‌هایی که در سواحل جنوبی و دریای عمان می‌بارند و به‌صورت رگباری و دانه‌درشت هستند و با شستن رسوبات فرسایش ایجاد می‌کنند) باعث شدند این کوه‌ها از زیر خاک بیرون بیایند و به‌مرور زمان به شکلی درآیند که الان مشاهده می‌شوند. جنس آن‌ها از سنگ‌های رسوبی با ترکیبات مارن، رس و آهک است. رنگ آن‌ها سفید مایل به توسی است که در اثر فرسایش، شیارها و تراش‌های زیبایی روی آن‌ها ایجاد شده است. پیداشدن فسیل و سنگواره‌های صدف، نهنگ و ماهی در بخش‌های از این منطقه نشان می‌دهد که این پدیده مدتی نیز زیر دریای عمان که بخشی از اقیانوس هند محسوب می‌شود، به سر برده است. ارتفاع کوه‌های مریخی در مناطق مختلف متفاوت است؛ در قسمتی پنج متر است و در نقطه دیگری به ۱۰۰ متر می‌رسد.

این کوه‌ها از نظر اقتصادی برای مردم منطقه اهمیت زیادی دارند، به طوری که می‌شود از مواد اصلی آن‌ها که به‌صورت عمده مارن، رس و ترکیبات آهکی هستند، در تولید سیمان و همچنین آجر استفاده کرد.

اینجا محل زندگی پرندگانی مانند فلامینگو، حواصیل و تیهو است و برای علاقه‌مندان به پرندگان جذابیت خاصی دارد. اگر هم به نجوم علاقه‌مند باشید، باید بدانید که از این نقطه هم‌زمان ۱۴ صورت فلکی را می‌توان در دل شب دید. در اینجا هیچ ردی از زندگی گیاهی به چشم نمی‌خورد، اما جاذبه سنگ‌ها در این کوه‌های مریخی زیاد است.

پی‌نوشت

۱. بدبوم به نواحی مرتفع و خشکی گفته می‌شود که باران‌های سنگین آن‌ها را به دره‌های تنگ و عمیق بریده‌شده تبدیل می‌کند.

منابع

۱. فصلنامه علمی علوم زمین، دوره ۱۷، شماره ۶۷، بهار ۱۳۸۷.
۲. اهمیت اکوتوریستی استان سیستان و بلوچستان، معصومه توانگر، چهارمین کنگره بین‌المللی جغرافی‌دانان جهان اسلام، ۱۳۸۹.



شوخی فیزیکی سال نو را متر کنید

یک سال نوری چند روز است؟
الف. سرعت نور ضرب در ۳۶۵ روز
ب. سرعت نور تقسیم بر ۳۶۵ روز
ج. روزهای زیاد و متمادی
د. هیچ کدام

بله دقیقاً هیچ کدام. حتی خود گزینه هیچ کدام هم صحیح نیست؛ چون از اساس سؤال غلط است. سال نوری بر خلاف ظاهر غلطاندازش ربطی به زمان ندارد و واحد اندازه‌گیری فاصله است. مثل اینکه بگوییم ابعاد میز نهارخوری یک دقیقه در ۳۵ ثانیه است. یا قسمت بعدی این برنامه تلویزیونی هفت متر دیگر پخش می‌شود. سال نوری به مسافتی گفته می‌شود که جناب نور از روی بزرگواری، تک و تنها و در خلأ به مدت یک سال گز می‌کند و آخ هم نمی‌گوید. حالا با بعضی‌ها تا می‌آیی راه بروی، هنوز دو قدم نرفته‌اید، می‌گویند خسته شدم. بزرگوار از نور یاد بگیر! یک سال نوری چیزی نزدیک به $9/460/730/472/580/800$ متر است. معادل اینکه طول زمین فوتبال را 94607304725808 مرتبه برویم و برگردیم. از این واحد خفن و بزرگ برای اندازه‌گیری فاصله‌های فضایی و تخیلی استفاده می‌کنیم. نزدیک‌ترین ستاره به زمین بعد از خورشید بیش از چهار سال نوری با ما فاصله دارد. یعنی اگر می‌خواستیم برای سیزده‌بدر به ستاره «پروکسیما قنطورس» برویم و از «سنپ» بین کهکشانی نور استفاده می‌کردیم، بیش از چهار سال طول می‌کشید تا به آنجا برسیم و همین‌قدر هم طول می‌کشید تا برگردیم. در حالی که بقیه حداقل هشت بار به سیزده‌بدر رفته‌اند، اما کل ماجرا برای ما به اندازه یک جوج‌زدن طول کشیده است. شما بفرمایید چرا؟



مهدی فرج‌اللهی



برای شنیدن شوخی فیزیکی
اسکن کنید.



کدو شود بربخیر



احتمالاً داستان «کدو قلقله زن» و پیرزنی را که داخل یک کدو حلواپی پنهان می شود تا به دیدن دخترش برود، شنیده اید. ولی امروز می خواهیم در مورد آن یکی کدو، یعنی «کدو قلیانی» صحبت کنیم. همان کدویی که وقتی یونس پیامبر از شکم ماهی بزرگ درآمد و به خشکی افتاد، خداوند بر فراز سرش بوته ای از آن رویاند (سوره صافات، آیه ۱۴۶)، تا او قدرت از دست رفته اش را بازیابد.

کدو از دسته صیفی جات و دارای ویتامین B، ویتامین C، کلسیم، فسفر، آهن، پتاسیم و ید است و برای درمان «نقرس» مفید است. روغن تخم کدو، برای تسکین سردرد مؤثر است.

دستور پخت خورش کدو



سمیرا بیرامی

منبع: کتاب میوه ها در قرآن، نشر دانشیاران ایران، نوشته صغری رادان، سال نشر: ۱۳۹۷.

ماشین بخار



ماشین بخار یا موتور بخار^۱ نوعی موتور گرمایی است که از بخار به عنوان سیال عملیاتی برای تولید کار مکانیکی استفاده می کند. کار ماشین بخار تبدیل انرژی حرارتی به انرژی مکانیکی است. انرژی مکانیکی ایجاد شده می تواند در موارد بسیار متنوعی مانند به حرکت درآوردن توربین برای تولید برق، انتقال نیرو به چرخ ها برای حرکت وسایل نقلیه مثل ترن ها و کشتی ها، به کار انداختن ماشین آلات صنعتی مانند آسیاب ها و ... استفاده شود.

جالب است بدانید سابقه موتور بخار به اولین قرن پس از میلاد باز می گردد. نخستین بار هرون^۲، مخترع یونانی، ابتدایی ترین عضو این خانواده یعنی دستگاهی به نام «آبولیپایل»^۳ را اختراع کرد. آبولیپایل وسیله ای است که می توانست انرژی بخار را به انرژی حرکتی تبدیل کند. این ابزار از نیروی بخار برای چرخاندن یک توپ توخالی فلزی با سرعت زیاد استفاده می کرد. هرون در زیر یک دیگ سر بسته که پر از آب بود، آتش روشن کرد. بخار ایجاد شده از طریق دو لوله خمیده که به دو سوی توپ وصل بود منتقل و از طریق دو روزنه بزرگ در گوشه توپ خارج می شد و بدین ترتیب توپ می چرخید. هرون از آبولیپایل برای بازی استفاده می کرد زیرا در آن زمان از اهمیت تبدیل انرژی بخار به حرکت آگاه نبود.

«توماس نیوکامن» اولین ماشین بخار عملی را در سال ۱۷۱۲ در انگلستان ساخت. از این ماشین برای خارج کردن آب از معادن استفاده می شد. در سال ۱۷۸۵ «جیمز وات» طرح نیوکامن را تکمیل کرد. او در سال ۱۷۹۲ طرح ابتکاری خود را که به «خورشید و سیاره» معروف است، اختراع کرد. این طرح نوعی دسته محور است که حرکت بالا و پایین پیستون را به حرکت دورانی تبدیل می کند. به این ترتیب، ماشین های بخار توانستند باعث گردش ماشین آلات شوند. در طول انقلاب صنعتی، ماشین های اختراع وات قسمت اعظم نیروی کارخانه ها و آسیاب ها را تأمین می کردند.

در سال ۱۸۰۴ میلادی «ریچارد تریویتیک» اولین لوکوموتیو بخار و بعدها کشتی های بخار را ساخت.

در مدل آموزشی ماشین بخار که شرکت صنایع آموزشی تولید کرده است، نحوه تبدیل انرژی گرمایی به انرژی مکانیکی در یک وسیله بسیار جذاب که از مواد اولیه باکیفیت و ایمن ساخته شده است، به خوبی نمایش داده می شود.

پی نوشتها

1. steam engine
2. working fluid
3. Hero of Alexandria
4. aeolipile





دو قاشق ماست مخلوط کنید. این آب برنج در صورتی که شور نباشد، برای بدن خیلی مفید است. اگر معمولاً زمان کافی برای پخت برنج ندارید و دلتان نمی‌خواهد از برنج مانده در یخچال استفاده کنید، باید صبح یا شب قبل برنج را آبکش کنید، ته‌دیگ برنج را آماده کنید، برنج را داخل قابلمه بریزید و قابلمه را در یخچال بگذارید. تا دو روز بعد این برنج آمادگی‌اش را برای دم شدن حفظ خواهد کرد و به سرعت آماده می‌شود.

اگر می‌خواهید برنج را به صورت کته بپزید و زمان زیادی برای خیس کردن آن ندارید، برنج را با آب ولرم دو بار بشویید و به ازای هر پیمانه برنج، یک لیوان آب گرم، به اضافه دو پیمانه آب با دمای محیط به آن اضافه کنید. مقداری نمک هم داخل آن بریزید و به مدت یک ساعت بخیسانید. دقت کنید که روغن را در زمان پخت به برنج اضافه کنید، وگرنه برنج ترکیب خوبی نخواهد داشت.

خرابکاری‌های برنجی!

نیازی نیست خودتان را سرزنش کنید! به هر حال سوزاندن برنج برای هر کسی پیش می‌آید. در چنین شرایطی بهترین کار این است که یک تکه نان روی برنج قرار دهید و موقع کشیدن، نان را بردارید. همچنین می‌توانید یک عدد پیاز را پوست بکنید و داخل برنج قرار دهید. پیاز بوی سوختگی را به خود می‌گیرد. اگر قبل از آبکش کردن برنج متوجه شدید که برنج شما شور شده است، موقع آبکش کردن آب بیشتری روی برنج داخل آبکش بریزید.

اگر به هر دلیلی برنج خشک شما بو گرفت، برنج را در سایه روی سطحی پهن کنید و اجازه دهید هوا بخورد. همین کار را وقتی که برنج دارای آفت و حشره شده است، انجام می‌دهند. دقت کنید که اگر برنج را زیاد جلوی آفتاب بگذارید، پوک می‌شود و موقع پخت ویز و می‌رود.

است، می‌توانید دو تا سه قاشق غذاخوری آب‌لیمو به آن اضافه کنید تا برنج وا نرود. اگر می‌خواهید ویتامین ب۱ بیشتری به بدن‌تان برسد، سبوس برنج را خیس کنید و آب آن را مصرف کنید.

حتماً شنیده‌اید که آبکش کردن برنج نشاسته آن را از بین می‌برد و خاصیت چاق‌کنندگی ندارد. این تصور غلط است، زیرا نشاسته برنج درون دانه‌های برنج قرار دارد و تا زمان خورده شدن دانه‌های برنج، نشاسته درون آن باقی می‌ماند. آبکش کردن برنج موجب از بین رفتن تمام خواص غذایی آن می‌شود.

ویتامین ب۱۲ یا «تیامین» در پوسته برنج وجود دارد که با جدا کردن پوسته از برنج، پنج ششم ویتامین ب۱ آن از بین می‌رود و فقط یک ششم ویتامین ب۱ دانه‌های برنج باقی می‌ماند. در صورتی که برنج آبکش شود، همین یک‌ششم ویتامین ب۱ نیز از بین می‌رود و برنج فاقد ویتامین می‌شود. زمانی که برنج جوشانده و آب آن دور ریخته می‌شود، فقط یک‌بیستم ویتامین ب۱ در برنج باقی می‌ماند، اما کته کردن برنج موجب می‌شود که ویتامین ب۱ آن باقی بماند.

وقتی می‌خواهید برنج را آبکش کنید، یک لیوان از آب آن را بردارید و با یکی

پخت برنج برای یک ایرانی، مصداق مهارت در آشپزی است. به جز برنج دانه‌بلند هندی، بقیه برنج‌ها قلق خاص خودشان را دارند؛ به خصوص برنج‌های ایرانی که بسته به سن، جنس بذر و حتی کیفیت مورد نیاز در پخت آن، ممکن است شیوه‌های پخت متفاوتی داشته باشند. در اینجا نکاتی را درباره پخت برنج، انتخاب و نگهداری آن به شما آموزش می‌دهیم. برنج را باید با آب زیاد، در ظرف بزرگ و جادار و نمک بسیار زیاد خیس کنید تا بیشترین جذب آب و قد کشیدن را ببینید.

برنج تازه را می‌توانید به مدت یکی دو ساعت خیس کنید، اما به ازای هر ماهی که از شهریور می‌گذرد، باید نیم ساعت به مدت زمان خیس خوردن برنج اضافه کنید.

برای قد کشیدن بیشتر برنج، در زمان جوشیدن، یک لیوان آب سرد یا چند تکه یخ به آن اضافه کنید. به این کار «شوک دادن برنج» می‌گویند.

برای اینکه برنج سفید شود، می‌توانید چند قاشق ماست، داخل ظرف برنج در حال جوشیدن بریزید.

اگر در حین پخت متوجه شدید که برنج بیش از حد معمول جوش خورده و له شده

برنج سالم و خوشمزه



سمیرا بیرامی





قلم کارهای محبوب اصفهان

اصفهان به دو دلیل مرکز تولید پارچه قلمکار در ایران شد، اول به خاطر وجود هنرمندان چیره دستی که طرح های پارچه قلمکار را بر پارچه نقش می کردند و دوم جریان حیات بخش زاینده رود که از میان اصفهان می گذرد. تولید پارچه با طرح قلمکار در اصفهان سابقه ای دور و دراز دارد. قلمکارسازان اصفهانی صدها سال است با ضرب دست بر قالب های چوبی، بر پارچه های نخی نقش انداخته اند. قلمکارهای اصفهان چنان مرغوب و محبوب بودند که سر ریچارد پاکلویت انگلیسی در قرن ۱۶ میلادی کسی را اجیر می کند تا به ایران بیاید و رمز و راز نقش و رنگ های ماندگار پارچه های قلمکار را کشف کند. اگر چه این روزها قلمکارسازی در اصفهان با روزهای اوج خود فاصله دارد اما هنوز هم پارچه های قلمکار را می توان در مغازه ها و کارگاه های شهر یافت.

